

انسان، محوری‌ترین وجه افتراق مفاهیم مکان - فضا با توجه به آرای هایدگر و لوفور^۱

مجتبی برغم‌دی^۱، ابوالفضل مشکینی^{۲*}

۱- دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تربیت مدرس

۲- دانشیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تربیت مدرس

دریافت: ۹۹/۶/۲۳ پذیرش: ۹۹/۱/۱۰

چکیده

فضا واژه‌ای سیال است که همواره با مکان آمیخته شده است. در نوشته حاضر، با استفاده از روش هرمنوتیک (پدیدارشناسی) فلسفی، تفسیر متفاوتی از مکان- فضا ارائه می‌کنیم. روش‌شناسی‌های موجود به دلیل سیطره عقلانیت و تفکر مفهومی و متافیزیکی، به جای اینکه با توجه به خصوصیات فضا، از قبیل وجودی و تاریخی بودن، به دنبال تفسیر واژه فضا باشند، به دنبال تبیین واژه فضا هستند. طبق روش‌شناسی حاکم بر پژوهش، کنکاش در دانش فضا با دیالکتیک به دست می‌آید؛ نه با علم و منطقی که به دنبال روابط علی و رابطه‌ای است. طبق یافته‌ها، فضا پدیداری است که به واسطه هستی خاص از دیگر پدیدارها به وجود مشابهت بیشتری دارد و بنابراین، فضا اگزستانسیال (وجودی) است. هایدگر از این فضای اگزستانسیال برای نخستین بار پرده برمی‌دارد. با اینکه در نظریه تولید فضای لوفور به طور مستقیم بحث اگزستانسیال بودن فضا مطرح نمی‌شود، درواقع سه‌گانه او بدون اگزستانسیال بودن فضا تحقق نمی‌یابد. در ادامه، فضا را به گونه‌ای پدیدارشناسانه با توجه به نظریه این دو فیلسوف تعدیل کرده‌ایم و در این تعدیل، مکان به عنوان یکی از اجزای سه‌گانه پیشنهادی با عنوان فضاهای بازنمایی نمود می‌یابد که حالت بالقوه دارد.

واژگان کلیدی: مکان، فضا، هرمنوتیک فلسفی، هایدگر، لوفور.

۱- مقدمه

مبانی فلسفی در علوم شهری و علوم وابسته گاهی به نوعی تئولوژی^۱ در برابر فلسفه تبدیل می‌شود و این خطری است که سایر علوم، از جمله علوم شهری را تهدید می‌کند؛ زیرا در برابر

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری نویسنده اول با عنوان *اثرگذاری تولید فضا بر هویت در شهرهای سنتی و جدید* در دانشگاه تربیت مدرس است.

E-mail: meshkini@modares.ac.ir

*نویسنده مسئول:

تئولوژی رایج، فلسفه رایج هم وجود دارد که آن را تنقیح میکند. وقتی فلسفه به علوم دیگر راه می‌یابد، از آنجا که صاحب‌نظران آن علوم معمولاً با مبانی فلسفی آشنا نیستند، مبانی به‌ارث‌رسیده برایشان به وحی منزل تبدیل می‌شود و این خطر را در پی دارد که آن مبانی به‌دلیل کج‌فهمی و یا داشتن اشکال، ضد خودشان عمل کنند. به عبارت دیگر، فلسفه همواره به این دلیل که در پی پاسخ به چرایی‌ها و چیستی‌ها بوده در انواع علوم ورود کرده است و هر علمی نیز با فلسفه نسبت برقرار می‌کند تا بن‌مایه و اساس خود را دریابد. باین‌حال، انسجامی که در ذهن یک فیلسوف در رابطه با پدیدارها وجود دارد و موجب مفهوم‌سازی از سوی فیلسوف می‌شود، معمولاً در ذهن متخصصان سایر علوم یافت نمی‌شود و همین سبب می‌شود مفاهیم اقتباس‌شده از فلسفه تا مدت‌های زیادی در علوم مختلف جولان دهند. همین ماندگاری طولانی‌مدت باعث می‌شود که متخصصان آن رشته‌های علمی مفاهیم و تحلیل‌های وابسته به مبدأ (فلسفه) زیادی را خلق کنند که شاید به بازنگری‌های اساسی نیاز داشته باشند. درواقع مفاهیمی که از فلسفه وارد علوم دیگر می‌شوند تا زمانی که نقد نشوند، در مقام تمثیل نقش همان تئولوژی را در سایر علوم ایفا می‌کنند. مشکل زمانی نمایان می‌شود که از آنجا که مبدأ استدلالات و استنتاجات تئولوژی و فلسفه یکی نیست، این دو در برابر یکدیگر ظاهر می‌شوند و بینشان دیالوگ‌هایی ایجاد می‌شود که مانع سکون آن‌ها می‌شود. این دیالوگ‌ها مشوق پویایی آن‌ها است؛ اما زمانی که مفاهیم فلسفی به سایر رشته‌های علمی راه می‌یابند، چون سرچشمه آن‌ها فلسفه است، فلسفه معمولاً چیزی را در برابر خود نمی‌یابد که دیالوگی در مفهوم‌سازی‌ها شکل بگیرد. بنابراین، اگر متخصصان سایر علوم که مفاهیم را از فلسفه گرفته‌اند با اندیشمندان فلسفی خود با نگاهی فلسفی وارد دیالوگ نشوند، فلسفه نیز برای سایر علوم در مقام تمثیل واجد نقشی تئولوژیک می‌شود که چیزی را در برابرش برای تنقیح خود نمی‌یابد.

ازجمله مفاهیمی که خاستگاه فلسفی دارند و وارد علوم دیگر شده‌اند، مفاهیم فضا و مکان است؛ بنابراین، در پژوهش حاضر، برای واکاوی این مفاهیم تلاش شده است. در روند پژوهش، با

۱. «تئولوژی عبارت است از فهم آرزومندانه جهان، یعنی فهم جهان، آن‌گونه که آدمی خود می‌خواهد و نه آن‌گونه که جهان هست. تفکر تئولوژیک برای جهان طرحی را مفروض می‌گیرد و این طرح را به‌منزله طرح پیشین الهی تلقی می‌کند؛ چنانکه گویی تمامی جهان و سراسر تاریخ، از صبح ازل تا شام ابد براساس این طرح مفروض الهی حرکت و سیر می‌کند. نظام‌های تئولوژیک، علی‌رغم آسیب‌های نظری فراوانشان در کسب «شناخت و معرفت صحیح جهان»، حاصل یک «ضرورت انسانی» هستند. این ضرورت از این حقیقت برمی‌خیزد که اکثر انسان‌ها، حتی بسیاری از متفکران، تحمل رویارویی با جهان و وجود فی‌النفسه را ندارند. لذا جهان را نه آن‌گونه که هست، بلکه آن‌گونه که خواهند، می‌فهمند. مواجهه با وجود فی‌النفسه و جهان همان‌گونه که هست، شجاعت و قدرت سرشاری را می‌طلبد که غالباً خارج از توانمندی‌های آدمی است» (عبدالکریمی، ۱۳۹۵: ۳۹۷-۳۹۸).

گذری اجمالی بر آرای برخی فیلسوفان و دانشمندان، سیر این مفاهیم در دستگاه فکری مارتین هایدگر - به‌عنوان کسی که خط سیر فلسفی پیش از خودش را با پرسش از وجود دگرگون کرد- و هانری لوفور - به‌عنوان فیلسوف و نظریه‌پرداز تولید فضا که بیشترین تأثیر را بر محققان پس از خودش در زمینه فضا داشت- بررسی می‌شود.

۲- پیشینه (مباحث نظری)

در این قسمت از پژوهش، به‌طور اجمالی دو موضع از دیدگاه دانشمندان رشته‌های مختلف (باتوجه به رشته تخصصی نگارنده، موضع برخی از دانشمندان رشته‌های علوم شهری بررسی می‌شود) و همچنین، موضع برخی از فیلسوفان درقبال مفاهیم مکان و فضا بیان می‌شود.

۲-۱- موضع برخی از دانشمندان رشته‌های علوم شهری درقبال مکان و فضا

ازنظر شکویی «فضا، نشانه جغرافیا، موقعیت و فاصله است» (شکویی، ۱۳۸۷: ۱۵۸). بااین‌حال، محمدرضا رضوانی در کتاب «مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی توسعه روستایی در ایران»، بدون اینکه تعریفی از فضا ارائه کند، از رویکردهای فضایی کالبدی سخن گفته و موقعیت و فاصله را نیز از ابعاد مکانی برنامه‌ریزی به‌شمار آورده است (رضوانی، ۱۳۸۷: ۱۱۱). علی‌اصغر رضوانی مفهوم فضا را «تجلی‌گاه رابطه میان تمام فعالیت انسانی» می‌داند (رضوانی، ۱۳۸۶: ۸۷). پوراحمد فضا را گستره‌ای باز و انتزاعی معرفی می‌کند که مکان بخشی از آن است «که به‌وسیله شخص یا چیزی اشغال شده است و دارای بار معنایی و ارزشی است». همچنین، اشاره می‌کند که «اگر فضا امکان وقوع حرکت را می‌دهد، مکان درنگی پدید می‌آورد» (پوراحمد، ۱۳۹۲: ۸۱). او این مطالب را در کتاب *قلمرو و فلسفه جغرافیا*، منتشر کرده و کوشیده است مفاهیم مرتبط با فضا، از قبیل مکان و محیط را به‌منظور تمایز از واژه فضا نمایان کند. باید گفت که تناقضی در تعریفش از فضای موردنظر (مبنی بر اینکه مکان بخشی از فضا است) وجود دارد؛ زیرا در این صورت، خصوصیات یک زیرمجموعه برای مجموعه بزرگ‌تر از خودش نیز صادق است و از آنجا که مکان را دارای بار معنایی می‌داند، فضا نیز باید دارای بار معنایی باشد. چنین چیزی نشان می‌دهد که نمی‌توان بار معنایی موردنظر وی درمورد مکان را تنها به مکان اختصاص داد و فضا را بری از آن دانست. همچنین، وی در همان کتاب، فضا را «زائیده مناسبات اجتماعی» (همان: ۷۱) دانسته است که مسلماً تصور مناسبات اجتماعی برای فضا بدون داشتن بار معنایی و ارزشی که وی به مکان اختصاص می‌دهد، امکان‌پذیر نیست. «فضای جغرافیایی» از نظر حسین آسایش «حجم مکانی و زمانی مجموعه‌ای از تمام فعالیت‌هایی است که انسان در راه



تسلط بر طبیعت و برای بقای خود انجام می‌دهد و به عبارت دیگر، منظور فضایی اقتصادی-اجتماعی است که منعکس‌کننده تمام هستی جوامع انسانی است» (آسایش، ۱۳۸۳: ۴۷). گفتنی است که به تعریف فوق عیناً در کتاب *اصول و مبانی برنامه‌ریزی منطقه‌ای* معصومی اشکوری، تحت عنوان تعریف «فضا» اشاره شده است (اشکوری، ۱۳۸۷: ۲۰).

از نظر سعیدی، فضا نوعی تولید اجتماعی و عینیتی حاصل از نقش‌پذیری و اثرگذاری افراد و گروه‌های انسانی در مکان یا به سخن دیگر، پیامد عملکردهای متعامل دو محیط طبیعی-اکولوژیک و اجتماعی-اقتصادی است. برای سعیدی، فضا یک سیستم یا نظام به‌شمار می‌آید که اجزای آن با یکدیگر مرتبط هستند و «چون این نظام واقعیتی مکانی-فضایی است، می‌توان از نظام مکانی-فضایی سخن گفت» که بررسی و شناخت آن بر مبنای مقیاس معین (کلان، متوسط یا میانی و کوچک) انجام‌پذیر است (سعیدی، ۱۳۸۹: ۸-۷).

حافظنیا فضا را قلمرویی واقعی می‌داند که دارای سه بعد طول، عرض و ارتفاع است. او برای فضای مطمئن خود، قاعده‌ای با مبدأ کره زمین قائل است که ارتفاع آن فراتر از کره زمین، در دل کهکشان‌ها و ستارگان قرار دارد. این فضای سه‌بعدی که آن را فضای جغرافیایی می‌نامد، قلمرو حیات و فعالیت انسان است. به عبارت دیگر، حافظنیا گسترش فضا را به توان انسان برای توسعه حیات و فعالیت خود در بین ستارگان و کهکشان‌ها منوط می‌داند. البته او مشخص نکرده است که چرا توان انسان را در برقراری فضا ملاک قرار می‌دهد و باین‌حال، چرا از «فضای غیرزمینی» در پژوهش خود سخن گفته است؛ زیرا چنانکه در قسمت فوق اشاره شد، در تعریف فضا، توان انسان و زمین‌پایه بودن محوریت دارد. بنابراین، فضای غیرزمینی موضوعیت خودش را از دست می‌دهد. ضمن اینکه مکان از نظر حافظنیا، کوچک‌ترین واحد فضا است و بنابراین، مکان‌ها سلول‌هایی هستند که فضای جغرافیایی را شکل می‌دهند. البته در همان پژوهش، حافظنیا از مکان به عنوان یکی از مقیاس‌های فضا (مکانی، محلی، ملی، منطقه‌ای، کروی و فراکروی) یاد کرده است (حافظنیا، ۱۳۹۳: ۳۳-۳۵).

۲-۲- موضع برخی از فیلسوفان در قبال مکان و فضا

به‌طور کلی، از نظر فیلسوفان یونانی، فضا شیئی بازتابی است و به همین دلیل در نزد پارمنیدس، فضا حالتی ناپایدار است؛ زیرا چنین فضایی قابل تصور نیست. باین‌حال، فضا برای لوسیپوس با اینکه وجود خارجی ندارد، حقیقی است (شولتز، ۱۳۵۳: ۹). افلاطون در تیمائوس، ماده و فضا را یکی و متعاقب آن، مکان و فضا را همانند دانسته است (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۳۱). او از هندسه به عنوان علم‌الفضا یاد نمود و بسط آن را به ارسطو و انهاد (شولتز، ۱۳۵۳: ۹).

۲-۲-۱- ارسطو

با اینکه شولتز اشاره می‌کند که فضا از نظر ارسطو «مجموعه‌ای از مکان‌ها و زمینه‌ای است دینامیک با اعراض کیفی» (شولتز، ۱۳۵۳: ۹)، نکته برجسته در طبیعیات ارسطو در فصلی که به مکان اختصاص یافته این است که ارسطو مکان را در این فصل از کتابش با خلاء و زمان بررسی می‌کند و از فضا سخن چندانی به میان نمی‌آورد. او از واژه فضا در موارد معدود زیر استفاده کرده است:

۱. یا آن را مترادف با مکان به کار برده است («جایی که اکنون حاوی هواست قبلاً حاوی آب بوده، به‌طوری که مکان و یا فضایی که آن دو محوی به آن بوده و از آن گذر کرده‌اند، چیزی متفاوت از آن است» (همان: ۱۲۸)) یا در ذیل پاسخ به این پرسش که «پس مکان چگونه چیزی می‌تواند باشد؟» آمده است که «... فضا اندازه دارد، جسمیت ندارد».
۲. از این واژه کاملاً به‌طور موجودگرایانه در رابطه با اجسام استفاده شده است. برای مثال، «چنانچه جسم، مکانی و فضایی دارد، پس واضحاً سطح و محدوده‌های دیگر جسم نیز باید مکانی و فضایی داشته باشند» (همان: ۱۲۹).

از نظر ارسطو، عالم فیزیک باید دانشی از مکان داشته باشد و پاسخگوی پرسش‌هایی چون «آیا مکان وجود دارد»، «حالت وجودی مکان چگونه است» و «اصلاً مکان چیست» باشد. ارسطو به این دلیل پاسخگویی چنین پرسش‌هایی را وظیفه‌ی فیزیک می‌داند که مقدماتی‌ترین و کلی‌ترین مفهوم «حرکت» که معادل جنبش است، تغییر مکان است. در ادامه، ارسطو با توجه به واقعیت جابه‌جایی متقابل (اجسام)، وجود مکان را مسجل می‌داند (ارسطو، ۱۳۶۳: ۱۲۷) و بیان می‌کند که مکان ظرفی بی‌حرکت است؛ «اما ظرفی که جزئی از مظروف نیست». او از مثال قایقی در یک رودخانه استفاده کرده است و در این مثال، کل رودخانه را مکان می‌داند و نتیجه می‌گیرد که «درونی‌ترین مرز بی‌حرکت یک حاوی مکان است» (همان: ۱۳۹). بنابراین، از نظر ارسطو، مکان عبارت است از «آخرین سطح حاوی». او آن را «امری طبیعی می‌داند که حاوی اشیاء طبیعی است»؛ اما برخلاف دکارت، آن را امری صرفاً کمی به حساب نمی‌آورد (صافیان و مؤمنی، ۱۳۹۰: ۶۵).

۲-۲-۲- کانت

برای کانت، فضا مفهومی است که در کنار زمان مورد توجه قرار گرفته است. برخلاف آنچه در برخی از متون، به نام مکان کانتی رایج است، برای کانت، فضا مطرح است؛ چون space مطمح‌نظر او بوده است. از نظر کانت، «فضا و زمان دو شهود است که همه شناسایی‌ها و احکام برهانی و ضروری



ریاضیات بر آن‌ها مبتنی است؛ زیرا همه مفاهیم ریاضی باید ابتدا در شهود تمثیل یابد». به همین دلیل، از نظر کانت «مفاهیم ریاضیات محض نیز باید در شهود محض تمثیل پیدا کند و به عبارتی ساخته شود» (کانت، ۱۳۷۰: ۱۲۰). به این دلیل فضا و زمان از نظر کانت صورت‌های پیشینی تجربه حسی است که چنین رهیافتی باعث شد کانت و طرفدارانش ادعا کنند «که می‌توانند ساختار فضا، زمان و قواعد عام طبیعت را به‌طور پیشینی یا بدون نیاز به تجربه بررسی و شناسایی کنند و احکام تألیفی پیشینی درباره آن‌ها ارائه کنند» (مباشری، ۱۳۸۶: ۱۱۷).

فضا برای کانت به دو دلیل واقعیته ماقبل تجربی و به دو دلیل شهودی است که از تجربه حسی انتزاع نمی‌شود (Ewing: 1996: 33؛ سیدهاشمی، ۱۳۸۵: ۱۰۶). دو دلیل ماقبل تجربی بودن فضا از نظر کانت عبارت‌اند از:

۱. فضا^۱ یک مفهوم تجربی نیست و از تجربه خارجی انتزاع نشده است؛ زیرا اگر احساس معینی بخواهد به اشیای بیرون از من و در فضا دیگری تعلق بگیرد و من بتوانم آن متعلقات را در بیرون از خود و در کنار یکدیگر و در جاهای مختلف تصور کنم، باید تصور فضا را قبل از هر احساس تجربی «به‌نحو پیشینی» داشته باشم. بنابراین، فضا از طریق تجربه حسی نمی‌تواند حاصل شده باشد؛ بلکه خود تجربه بیرونی از راه تصور فضا ممکن می‌شود.

۲. فضا یک بازنمود یا صورت پیشینی است که در بن همه شهودهای بیرونی ما قرار دارد. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم خود اشیای را خارج از فضا و مستقل تصور کنیم؛ ولی می‌توانیم فضا را خالی از همه اشیای تصور کنیم. بنابراین، فضا شرط ظهور پدیدارهای بیرونی است نه تعیین چسبیده به اشیای.

۳. فضا یک مفهوم کلی و همچنین نسبت و روابط بین اشیای نیست، لیکن یک شهود ناب است؛ زیرا ما ابتدا فضا را واحد تصور می‌کنیم و اگر از فضاهای متعدد سخن می‌گوییم، منظورمان اجزای فضای واحد است. فضا ذاتاً واحد است و تعدد آن و نیز مفهوم کلی فضاهای متعدد، به حدود فضا مربوط می‌شود.

۴. فضا همچون یک مفهوم نامتناهی تصور می‌شود. اگر فضا بخواهد همه اجزای فضایی را به نحو بی‌نهایت در خود بگنجاند، باید به‌نحو شهود ماقبل تجربی باشد نه به‌گونه منتزع از افراد (سیدهاشمی، ۱۳۸۶: ۱۰۸-۱۱۱).

از نظر کانت، «فضا، مفهوم درباره روابط خارجی نیست؛ بلکه فضا زمینه روابط خارجی است. به این ترتیب، فضا یک مفهوم نخستینی است». به عبارت دیگر، «بازنمایی فضا، از طریق تجربه

۱. در پژوهش حاضر، در نقل قول‌های مستقیم در بخش کانت در مقالات ترجمه‌ای که واژه مکان به جای فضا آمده، واژه فضا جایگزین شده است.

روابط پدیدار خارجی حاصل نمی‌شود؛ بلکه هر تجربه‌ای از طریق این بازنمایی امکان می‌یابد» (دیباچ، ۱۳۸۸: ۷۷).

۲-۲-۳- دکارت

برای دکارت، مکان برابر با امتداد اشیا است که مستقل از اشیا وجود ندارد و بنابراین، کاملاً کمی و قابل‌اندازه‌گیری است. «دکارت ذات و حقیقت و آدمی را اندیشه صرف می‌داند» و از آنجا که مکان را برابر با اشیا می‌داند، برای او هیچ سنخیتی بین اندیشه آدمی و امتداد اشیا وجود ندارد (صافیان و مؤمنی، ۱۳۹۰: ۷۱) و «مکان به فضای صرف تحویل می‌شود» (همان: ۷۰)؛ زیرا چنانکه خودش در اصل دهم از اصول فلسفه بیان می‌کند، «فضا یا مکان داخلی یا جوهر جسمانی که در آن است متفاوت نیست، مگر در شیوه ادراک ما از آن‌ها؛ زیرا درحقیقت، همان امتداد در طول و عرض و عمق که تشکیل‌دهنده فضا است، تشکیل‌دهنده جسم است» (صافیان و مؤمنی، ۱۳۹۰: ۷۰).

کریمی ترشیزی و یعقوبی بجمعه به‌نقل از دریفوس، پنج مورد از خصوصیات فضای دکارتی را به شرح ذیل ارائه کرده‌اند:

۱. فضای دکارتی پیوستار سه‌بعدی از موقعیت‌های مکانی ممکن است که توسط اشیا پیش‌دستی اشغال می‌شوند. این پیوستار سه‌بعدی در تجربه معمول و بی‌واسطه ما داده نمی‌شود؛ بلکه همواره در آن پنهان و نهفته باقی می‌ماند.

۲. فضای دکارتی مرکز ندارد. هیچ نقطه‌ای از فضای دکارتی را نمی‌توان حقیقتاً به‌عنوان «اینجا» در نظر گرفت.

۳. فضای دکارتی فضایی همگن است و همه نقاط آن از هر حیث برابر و یکسان هستند.

۴. فضای دکارتی جهت حقیقی ندارد. جهات فرع بر دازاین هستند.

۵. فضای دکارتی متریک است؛ یعنی به مفهومی از فاصله قابل‌اندازه‌گیری مجهز است. این فواصل را هرچند می‌توانند کوچک یا بزرگ باشند، نمی‌توان متصف به «قرب» و «بُعد» کرد. این‌ها مفاهیمی هستند که با «اینجا»ی یک دازاین خاص در تضایفاند (کریمی ترشیزی و یعقوبی بجمعه، ۱۳۹۷: ۶۵).

۲-۲-۴- لوفور

فضا برای لوفور در قالب بحث تولید فضا مطرح است. تولید فضا از نظر لوفور امری اجتماعی است و این فیلسوف فرانسوی با اثر بزرگ خودش با عنوان «تولید فضا» توانسته است بخش بزرگی از

پژوهش‌های فضا و مکان را پس از انتشار این اثر بزرگ به خودش اختصاص دهد. فضای موردنظر لوفور درواقع انعکاسی از اندیشه‌های مارکسی-سوسیالیستی او است و به همین دلیل، با موضوعاتی از قبیل مالکیت، روابط تولید، شیوه تولید، سلطه، مبارزه طبقاتی، فضای سرمایه‌داری، فضای سوسیالیستی و ... گره خورده است (Lefebvre, 2009). همچنین، این فضا که بیانگر استفاده لوفور از ایده‌آلیسم و ماتریالیسم در نظریه خودش است (Elden, 2007: 110)، فرآیندی تولیدی است که بر سه وجه استوار و به دو شیوه قابل‌تعریف است. لوفور در شیوه نخست، از مفاهیم پرکتیس فضایی، بازنمایی‌های فضا و فضاهای بازنمایی استفاده می‌کند و در شیوه دوم، امر درک‌شده، امر تصور شده و امر زیست‌شده را به کار می‌برد (Schmid, 2008: 40-41).

پرکتیس فضایی	درک شده	فیزیکی	ماتریالیسم
بازنمایی‌های فضا	تصور شده	ذهنی	ایده‌آلیسم
فضاهای بازنمایی	زیست شده	اجتماعی	ماتریالیسم و ایده‌آلیسم

شکل ۱: (Elden, 2007: 110)

به‌گفته‌ی الدن، وجه نخست فضا را مانند شکلی فیزیکی درنظر می‌گیرد. فضای واقعی فضایی است که تولید و استفاده می‌شود. وجه دوم فضای دانش رسمی و منطق، نقشه‌ها و ریاضیات است. فضا به‌مثابه فضای ابزاری مهندسان اجتماعی و برنامه‌ریزان شهری است؛ یعنی به‌مثابه ساختی ذهنی یا فضای تصور شده (به اندیشه درآمده). وجه سوم فضا را به‌مثابه امری می‌بیند که درطول زمان و به‌واسطه استفاده، تولید شده و تغییر کرده است؛ فضایی آکنده از نمادگرایی و معنا، فضای دانش غیررسمی (منظور شکل غیررسمی‌تر و محلی‌تر دانش است)، فضا به‌سان امری واقعی و تصور شده (ترکمه، ۱۳۹۳: ۷۷).

پرکتیس فضایی بر «امر واقعی» دلالت دارد؛ زیرا به‌مثابه فضای زیستی تولید و بازتولید روزمره عمل می‌کند. بازنمایی‌های فضا مطابق با «امر نمادین» است؛ زیرا به‌مثابه ایدئولوژی‌های مفهومی

سلطه انضباطی و سیاسی- تکنیکی بر فضا است. فضاهای بازنمایی به امر خیالی مرتبط است؛ زیرا به‌مثابه فضاهای تخیل شده و تجربه‌شده تجربه وجودی سلطه است (Prigge, 2008: 54).

۲-۵- هایدگر

برای هایدگر همان‌گونه که خصوصیت اساسی هستی دازاین اگزیستانسیال است (Wollan, 2003: 34)، فضا نیز مفهومی اگزیستانسیال دارد و هایدگر درصدد است تا با تحلیل هستی‌شناختی خصوصیات فضایی انسان، از محدودیت‌های فضای دکارتی (فضا به‌عنوان شیء ممتد) عبور کند (Pickles, 1985: 158). این فضا دربرابر فضای دکارتی، فضای تجربه زیسته انسان است که زندگی روزانه انسان در آن جریان دارد (کریمی ترشیزی و یعقوبی بجمعه، ۱۳۹۷: ۶۴). به‌طور کلی، مباحث فضا و مکان در آثار هایدگر را می‌توان در دو دوره پیگیری کرد؛ دوره نخست با محوریت کتاب «هستی و زمان» و دوره دوم با محوریت مقاله «ساختن، سکنی گزیدن و اندیشیدن». هایدگر متقدم درصدد وصف پدیدارشناسانه- هرمنوتیک دازاین است و مسئله اصلی برای او دستیابی به حقیقت و معنای «وجود» ازطریق دازاین است. به همین دلیل، مصمم است که نسبت مکان- فضا را در نسبت با دازاین واکاوی کند؛ زیرا فضا «از اوصاف اگزیستانسیال دازاین است، ولی خود دازاین نسبتی است با وجود». باین‌حال، هایدگر متأخر دیگر درصدد دستیابی به پاسخ پرسش حقیقت وجود ازطریق دازاین نیست؛ «بلکه می‌خواهد خود وجود، معنا و حقیقت آن و حقیقت همه امور، اعم از تاریخ، انسان، علم، تکنولوژی، هنر و ... را دریابد» و برای همین می‌خواهد درمورد مکان- فضا در نسبت با خود وجود تأمل کند. در همین دوره، هایدگر معنای جدیدی از عالم به‌دست می‌دهد که دربرگیرنده چهار وجه فانیان، زمین، آسمان و قدسیان است. حال مباحث مکان- فضا باتوجه به نسبت آن با عالم مطرح می‌شود (صافیان و مؤمنی، ۱۳۹۰: ۷۳-۷۴).

به‌طور خلاصه، خصوصیات فضای اگزیستانسیال هایدگر عبارت‌اند از:

۱. فضای اگزیستانسیال دارای «اینجایی» است که به دازاین تعلق دارد و واجد محوریت است؛ بنابراین، فضای اگزیستانسیال برعکس فضای دکارتی، مرکز دارد. ازاین‌رو، «اینجا» بودن دازاین، مرکز و مبدأ اصیل فضای اگزیستانسیال اوست. به عبارتی، برخلاف فضای فیزیکی که مرکز ندارد و «همه نقاط آن می‌توانند «اینجا» باشند و هیچ نقطه‌ای در اصل اینجا نیست، در فضای اگزیستانسیال، «اینجا» با دازاین تحقق می‌یابد و معنا می‌شود».



۲. فضای اگزیستانسیال برخلاف فضای دکارتی که متریک و مجهز به فاصله است، دارای قرب و بُعد است. این قرب و بُعد براساس «اینجا»ی دازاین است و در آن دوری و نزدیکی دیگر چیزها نسبت به مرکزیت «اینجا»ی دازاین مطرح است.

۳. جهت‌دار بودن از دیگر مشخصه‌های فضای اگزیستانسیال است. «این جهت‌ها براساس دل‌مشغولی‌ها و غایات و اغراض دازاین پدید می‌آیند و اساساً با آن امتداد سه‌بعدی محض فضای دکارتی که لازمه همگن بودن آن است متفاوت هستند».

۴. در فضای اگزیستانسیال، مکان‌ها حقیقی و اصیل هستند. در این فضا، هر ابزاری مکان ویژه‌ای دارد و «درست به سبب همین مکان است که تعیین می‌یابد و آن ابزار، خاص می‌شود». باید توجه داشت که «این مکان‌ها، چه مکان ابزارهایی باشند در کارگاه‌ها و چه مکان‌هایی مربوط به جهان مشترک ما، همگی نهایتاً از دازاین اشتقاق می‌یابند و به عبارتی، فرع بر دازاین هستند».

۵. «فضای اگزیستانسیال، مؤلف از نواحی و مناطقی وجودی است». به عبارت روشن‌تر، «باید آن‌ها را ابعاد معنادار تجربه فضایی دازاین دانست که نه به موقعیت فضایی او، بلکه درنهایت به دل‌مشغولی‌ها و اهتمام‌ها و آنچه دازاین هم آن را دارد، مربوط می‌شود» (کریمی ترشیزی و یعقوبی بجمعه، ۱۳۹۷: ۶۴-۶۵).

۳- روش‌شناسی

به نظر هایدگر، «تلاش برای مدل‌سازی کردن از تجربه انسانی براساس مقولات (که برگرفته از اشیای فیزیکی است و ازسوی فلسفه سنتی ارائه می‌شود) به‌طور بنیادین با تجربه انسان‌ها تفاوت دارد» و به‌جای مدل سوژه-ابژه به‌منظور درک تجربه شخصی از انسان و هستی، مواجهه هرمنوتیک انسان را مطرح می‌کند. این مواجهه «این امکان را پیش می‌کشد که انسان به‌عنوان ساکن دنیای برخاسته نمادین که در آن هر امری که انسان با آن مواجه است، پیشاپیش به‌عنوان شیء یا کسی فهمیده شده است، فهمیده شود» (ملایری، ۱۳۹۶: ۷۶-۷۷). گادامر نیز مانند هایدگر به‌دنبال روشمند کردن علوم انسانی و تحصیل نتایج عینیت‌پذیر و قابل‌اندازه‌گیری نبود (گروندن، ۱۳۹۳: ۵۵). از نظر گادامر، «علم همواره برپایه شرایط مشخص انتزاع روش‌شناسانه استوار بوده و پیشرفت علم جدید براساس این واقعیت است که انتزاع امکان دیگر پرسش‌ها را پنهان می‌کند» (نیچه و همکاران، ۱۳۹۳: ۷۶). بنابراین، گادامر نیز با انتشار کتاب حقیقت و روش، با ایجاد پرسش درمورد شأن خود روش، فصل جدیدی از نظریه هرمنوتیکی را می‌گشاید. تفکر ریشه‌ای هایدگر از فهم با استلزاماتی کاملاً نظام‌وار عیان می‌شود که در نگرش تاریخی و زیبایی‌شناختی گادامر مشهود است (پالمر، ۱۳۹۳: ۱۸۰). به این ترتیب، تفکر گادامر با رویگردانی از تفکر دستکارانه و فناوریانه جدید، هرچه

بیشتر خودش را به تفکر دیالکتیکی سقراط نزدیک می‌کند و به‌منظور دستیابی به حقیقت، راه دیالکتیک را بر راه روش ترجیح می‌دهد. درواقع، از آنجا که در روش، نحوه دیدن افراد و برخورد با مسئله پیش‌رو از ساختار قبلی متأثر است، رویکرد دیالکتیکی به‌منظور کشف حقیقت تازه، تلاشی برای غلبه بر این ساختار قبلی است. روش از آشکار کردن حقیقت تازه ناتوان است. در روش، موضوع موردتحقیق، رهبری و نظارت و دستکاری می‌شود و فقط آن نوع حقیقتی که قبلاً در روش مضمّن بوده با استفاده از روش صریح می‌شود. در دیالکتیک، موضوع موردمواجهه پرسشی طرح می‌کند که محقق به آن پاسخ می‌گوید. بنابراین، کشف خود روش با استفاده از دیالکتیک حاصل می‌شود، نه از طریق روش؛ یعنی از طریق پاسخگویی پرسشگرانه به موضوع موردمواجهه (همان: ۱۸۲).

لوفور نیز در بی‌اعتباری روش‌شناسی مدل‌ها، با استفاده از مثال انقلاب‌ها به‌طور عام و انقلاب فرانسه به‌طور خاص، نشان می‌دهد که با استفاده از متغیرهایی که در این مدل‌ها استفاده می‌شود، ظاهراً این مدل صحیح است. باین‌حال، این صحت بی‌اهمیت و کلی است و نمی‌تواند هر رویداد و هر انقلابی را تبیین کند. درعمل دروغین یا به بیان دقیق‌تر مفهومی است که نه حقیقی است و نه دروغین؛ زیرا در کوشش برای تبیین همه چیز، عملاً هیچ چیزی را تبیین نمی‌کند. متخصص با ساخت یک مدل، درواقع امر زیسته را در پرانتز قرار می‌دهد و با این عمل، کمترین تعداد ممکن از متغیرهای ضروری این امر زیسته را استخراج می‌کند. بنابراین، او متغیرها را به‌گونه‌ای سرهم می‌کند تا انسجامی را به‌وجود بیاورد؛ انسجامی که جایگزین گسیختگی و فقدان به‌هم‌پیوستگی امر زیسته می‌کند. این‌گونه است که لوفور سازندگان مدل‌ها را دارای نخوتی غیرعادی و جزمی می‌داند (لوفور، ۱۳۹۶: ۷۴-۷۵).

روش‌شناسی مدل‌ها فقط درصورتی پذیرفتنی است که شدیداً نسبتی شود. «مدل» سازه‌ای گذرا است که با امر واقعی با مدل‌های دیگر مواجه است و درنتیجه، تفاوت‌ها را آشکار می‌کند، نه بسندگی‌ها را. بدبختانه سازندگان مدل‌ها مدل خاص خودشان را حقیقت مطلق می‌انگارند. باین‌حال، در جامعه موجود، مؤلفه‌های هر مدلی (پارامترها، متغیرها و ...) نقض می‌شوند. بنابراین، روش‌شناسی مدل‌ها به حذف نقد رادیکال و نیز تضادهای (دیالکتیک) امر زیسته گرایش دارد. این روش‌شناسی عملکردهای علمی مقتضی معینی را کنار می‌گذارد (لوفور، ۱۳۹۶: ۷۵).

لوفور در بحث از علم و دانش (نظریه) فضا، بین این دو فرق قائل است و با صراحت تمام رابطه بین علم فضا و دانش فضا را متناظر با مفصل‌بندی بین منطق و دیالکتیک می‌داند. از نظر او، علم فضا (ریاضیات، فیزیک) همانندی‌هایی با منطق، نظریه مجموعه‌ها، نظام‌ها و انسجام‌ها دارد و دانش فضا شباهت‌هایی با اندیشه دیالکتیکی دارد؛ اندیشه‌ای که به تضادهای فضا پی می‌برد (همان: ۲۷).



بنابراین، باتوجه به مطالب فوق، از آنجا که هایدگر (فلسفه‌اش بر وجود استوار است و از روش به معنای تفکر متافیزیکی رایج رویگردان است)، گادامر (ادامه‌دهنده تفکر هایدگر است و دیالکتیک پرسشگری را مطرح می‌سازد) و لوفور (نظریه تولید فضایش بر دیالکتیک سه‌گانه استوار است) در دوری‌گزینی از روش به معنای رایج کلمه و به کارگیری دیالکتیک با یکدیگر اتفاق نظر دارند، این پژوهش باتوجه به نظریه هرمنوتیک فلسفی که در دستگاه فکری کسانی چون هایدگر و گادامر پرورش یافته است و با استفاده از روش دیالکتیک پرسش و پاسخ یا پرسشگری دیالکتیکی گادامر هدایت می‌شود.

۴- یافته‌های پژوهش

یافته‌های پژوهش حاضر را می‌توان در قالب دو قسمت ارائه کرد. در قسمت نخست، برخی از مواردی بررسی می‌شود که سبب کژفهمی از مفاهیم مکان و فضا شده است. در قسمت دوم که بر نظریه هایدگر و لوفور تمرکز دارد، علاوه بر نشان دادن وجوه اشتراک نظرشان، راه‌حلی تجویزی باتوجه به نظریه این دو فیلسوف در رابطه با مکان و فضا ارائه می‌شود.

۴-۱- اهم مواردی که سبب‌ساز کژفهمی از مفاهیم مکان و فضا شده است

۴-۱-۱- سیالیت واژه فضا

سیالیت واژه فضا تنها در حوزه معماری سبب شده است که شولتز استعمال این واژه را از سوی دیگران به صورت تیترو و کلیشه‌ای بداند، بیشتر مطالعات انجام‌شده در مورد فضای معماری را فاقد قاطعیت اداری بداند و چنین بیان کند: «به‌طور کلی، این مطالعات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: آن‌هایی که مبتنی بر فضای اقلیدسی و مطالعه مبانی آن هستند و آن‌هایی که می‌کوشند تئوری فضا را بر پایه روان‌شناسی ادراک توسعه بخشند» (شولتز، ۱۳۵۳: ۱۵ و ۱۶).

برای مثال، برونو زوی^۱ در برداشتی واقع‌گرایانه از فضا با اینکه معماری را هنر فضا معرفی می‌کند، طبیعت فضای موردنظرش را روشن نمی‌کند. زیگفرید گیدئین در کتاب خود به نام *فضا، زمان و معماری*، سه مفهوم از فضا را در قالب معماری‌های گوناگون مطرح می‌کند (شولتز، ۱۳۵۳: ۱۵ و ۱۶).

شکویی در جلد نخست *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، بیان می‌کند که مفهوم فضا در جغرافیا به دو صورت فضای مطلق و فضای نسبی به کار می‌رود. فضای مطلق دارای کیفیت عینی، واقعی، مشخص و طبیعی است؛ اما فضای نسبی تحت تأثیر نیازهای اجتماعی-اقتصادی و شرایط

1. Bruno Zevi

تکنولوژیک، در وسعت و فرم تغییر می‌یابد. فضاهای دیگر مانند فضای اقلیدسی، فضای دکارتی، فضای ایدئولوژیک، فضای اقتصادی، فضای تجربی، فضای تکنولوژیک، فضای ساخته‌شده، فضای فعالیت، فضای اجتماعی، فضای عملکردی، فضای آگاهی و فضای طبیعی، زائیده فضای نسبی هستند (شکویی، ۱۳۸۶: ۲۸۶). شکویی در جلد دوم کتاب *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*، به فضای نمادی، فضای نهادی و فضای مصرفی اشاره می‌کند (شکویی، ۱۳۸۷: ۱۵۶). سیالیت واژه فضا برای فوکو در قالب مباحثی از جمله فضای نظم، فضای انضباطی، فضای سراسرین، فضای مراقبت و به‌طور خلاصه، در ارتباط با قدرت نمود می‌یابد (شورچه، ۱۳۹۳).

حسین‌زاده دلیر برنامه‌ریزی در ابعاد سرزمینی ملی، ناحیه‌ای، شهری و روستایی را «برنامه‌ریزی در ابعاد فضایی» می‌نامد (حسین‌زاده دلیر، ۱۳۸۷: ۹). به عبارت دیگر، ابعاد سرزمینی را معادل ابعاد فضا دانسته است. جوان در کتاب *جغرافیای جمعیت ایران*، فصلی را به «توزیع فضایی- مکانی جمعیت» اختصاص داده است؛ بدون اینکه برای توزیع فضایی- مکانی تعریفی آورده باشد (جوان، ۱۳۸۵: ۱۳۳-۹۱). آسایش در کتاب *اصول و روش‌های برنامه‌ریزی روستایی*، از دانشمندان مختلف تعاریفی متعدد از فضا ارائه و به فضای جغرافیایی، فضای اقتصادی و فضای ریاضی اشاره کرده است (آسایش، ۱۳۸۳: ۱۳۷-۱۳۸). کاپلان و همکاران بدون اینکه مکان و فضا را تعریف کنند، در کتابشان تحلیل فضایی را به پنج جزء مرتبط به هم تقسیم کرده‌اند که شباهت زیادی به مواردی دارند که دیوید لینچ به آن‌ها اشاره کرده است. آن‌ها همچنین به «تحلیل مکانی» اشاره کرده‌اند که از نظر آن‌ها شیوه انتزاعی تفکر درباره جغرافیای شهری را بهبود بخشیده است. به نظر می‌رسد بدون اینکه بین تحلیل مکانی و تحلیل فضایی تفاوت خاصی قائل باشند، این موارد را با جسارت در قالب پاراگراف‌هایی تحت عنوان «تحلیل مکانی در جغرافیای شهری» به کار برده‌اند (کاپلان و همکاران، ۱۳۹۱: ۴۶-۴۳). بحرینی در کتاب *فرآیند طراحی شهری*، بین کاربری زمین و فضا تفاوتی قائل نشده است و بیان کرده است که «به دلیل گسترش شهرها، امروزه مفهوم کاربری فضا نیز به جای کاربری زمین به کار می‌رود» (بحرینی، ۱۳۹۰: ۱۸۱-۱۸۰). شولتز به فضای پراگماتیک، ادراکی، وجودی، شناختی، منطقی، ساخته‌شده و برنامه‌ریزی‌شده اشاره می‌کند (رلف، ۱۳۹۵: ۳۵).

۴-۱-۲- ترجمه نادرست واژه‌های فضا و مکان

به عقیده مباحثی، در متون فلسفی، فضا و مکان به دو طریق به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. در طریق نخست، واژه «فضا» معادل Space و واژه «مکان» معادل Place به کار رفته؛ اما در طریق دوم، واژه



مکان معادل Space و واژه «محل» معادل Place به کار رفته است. به دو دلیل، طریق نخست ارجحیت دارد:

دلیل نخست این است که این واژه‌ها علاوه بر متون فلسفی، در کتاب‌های فیزیک و ریاضیات نیز به کار می‌روند. نویسندگان و مترجمان کتاب‌های حوزه فیزیک و ریاضیات از حالت اول استفاده می‌کنند؛ بنابراین، به کارگیری حالت اول در متون فلسفی باعث یکدست شدن به کارگیری این واژه‌ها در زبان فارسی می‌شود. این یکدستی آنجا مهم‌تر به نظر می‌رسد که در برخی از متون فلسفی، کاربرد این واژه‌ها با کاربردشان در زمینه ریاضیات ارتباط زیادی دارد. برای نمونه، به کارگیری واژه Space در فلسفه کانت با به کارگیری این واژه در هندسه ارتباط تنگاتنگ دارد.

دلیل دوم این است که در زبان فارسی روزمره، واژه مکان، هم به عنوان موقعیت خاص یک رویداد یا شی و هم به عنوان چیزی دارای حجم که همه رویداد درون آن رخ می‌دهد به کار می‌رود؛ در حالی که واژه فضا فقط حالت دوم را تداعی می‌کند. از این لحاظ نیز به کارگیری فضا برای Space ارجح به نظر می‌رسد؛ زیرا در زبان انگلیسی نیز برای موقعیت خاص رویداد و اشیا از واژه Place استفاده می‌شود، نه Space. این طریقه کاربرد در فیزیک نیوتنی کاملاً رایج است (مباشری، ۱۳۸۶: ۱۳۸).

باتوجه به مطلب فوق، به ذکر چند نمونه از ترجمه‌های نادرست واژه‌های مکان و فضا در متون فارسی اکتفا می‌کنیم:

آزادی و رضائی در مقاله «وجه اشتراک دیدگاه‌های زبانی گادامر و ویتگنشتاین دوم»، public space را که معادل «فضای عمومی» است، به صورت «مکان اجتماعی» ترجمه کرده‌اند (آزادی و رضائی، ۱۳۹۱: ۷). سیدهاشمی در مقاله «زمان و مکان در منظومه معرفت‌شناختی کانت»، واژه مکان را معادل واژه space به کار برده است (سیدهاشمی، ۱۳۸۵: ۱۰۶). محمدرضا حسینی بهشتی در ترجمه کتاب شرحی بر تمهیدات کانت، نوشته آپل ماکس، واژه مکان را معادل واژه space ترجمه کرده است (ماکس، ۱۳۷۵). سیاوش جمادی در ترجمه کتاب هستی و زمان مارتین هایدگر، واژه «جا» را معادل place و واژه مکان را معادل space به کار برده است (جمادی، ۱۳۸۶: ۲۷۷). رشیدیان در ترجمه کتاب هستی و زمان مارتین هایدگر، واژه جا را معادل place، «در مکان بودن» را معادل Being in space، «در- مکان- هستن» را معادل Being- in- space و «درون مکانی» را معادل within space به کار برده است (رشیدیان، ۱۳۹۵: ۵۵۷ و ۵۵۹). درواقع، رشیدیان space را معادل مکان به کار برده است. همین اشتباه را صافیان و همکاران در مقاله پژوهشی «بررسی پدیدارشناختی- هرمنوتیک نسبت مکان با هنر معماری»، تکرار کرده‌اند و از آنجا که نویسندگان نزد خودشان این ترجمه را معادل نامأنوسی برای واژه فضا باتوجه به متون مرسوم دانسته‌اند، در پی نوشت مقاله، چنین بیان کرده‌اند: «لازم به ذکر است که در متون فلسفی، واژه space به معنای مکان به کار می‌رود، نه place» (صافیان و

همکاران: ۱۳۹۰: ۱۲۶). در نقض مطلب صافیان و همکاران، باید گفت که در ترجمه کتاب مکان و بی‌مکانی که نویسنده‌اش، ادوارد رلف، به آثار مارتین هایدگر نیز نظر داشته است، فضا معادل space و مکان معادل place و بی‌مکانی نیز معادل placelessness به کار رفته و همچنین، در نظریه معروف تولید فضای لوفور، «تولید فضا» معادل production of space به کار رفته است.

۴-۱-۳-خلط واژه‌های مکان و فضا

در این قسمت، به دو نمونه از مهم‌ترین خلط‌های مفاهیم واژه‌های مکان و فضا متأثر از هایدگر اشاره می‌شود. دلیل انتخاب این دو نمونه، تأثیرگذاری آن‌ها بر دانشمندان مختلف پس از خود در حوزه ادبیات علوم شهری است.

۴-۱-۳-۱-ادوارد رلف

اولین بار ادوارد رلف، جغرافیدان برجسته کانادایی، در کتاب مکان و بی‌مکانی، نظریه بی‌مکانی (لامکانی) را مطرح کرد. رلف سه مؤلفه مکان را جایگاه فیزیکی ایستا، فعالیت‌ها و معانی می‌داند (رلف، ۱۳۹۵: ۶۲). از طرفی، فضا از نظر او به‌طور مستقیم قابل تجزیه و تحلیل نیست؛ زیرا فضا را مفهومی نامنظم و نامحسوس می‌داند و در احساس، شناخت و توضیح فضا به نوعی از ارتباط ذهنی یا مفهومی از مکان اذعان دارد. به همین دلیل است که فضا را در قالب پیوستاری که در یک سوی آن، تجربه مستقیم افراد و در سوی دیگر آن، اندیشه انتزاعی افراد قرار دارد، تقسیم می‌کند. باین حال، هیچ تعریف مشخصی از فضا ارائه نمی‌کند و مدام با شک و تردید از فضا سخن می‌گوید. برای مثال، می‌گوید که «به‌طور کلی، به‌نظر می‌رسد که فضا فراهم‌آورنده بستری برای مکان‌ها است؛ ولی معنای خویش را از مکان‌های خاصی دریافت می‌کند» (همان: ۱۱). یا «شاید فضا تنها توالی‌های متداولی از مکان‌های خودمحور باشد که در آن، چیزها عملکردهای مشخصی را از خود بروز می‌دهند و نیازهای خود را برآورده می‌کنند؛ ولی هیچ‌گونه تصویر ذهنی شکل نمی‌گیرد» (همان: ۱۳).

آنچه در پژوهش حاضر مورد توجه است، خلط مفاهیم مکان و فضا در نظریه بی‌مکانی است؛ زیرا یکی از انتقادات اصلی وارد بر جغرافیای بی‌مکانی این است که علاوه بر اینکه مرز واژه‌های مکان و فضا و نسبت آن‌ها با یکدیگر دقیقاً مشخص نشده است، رلف در تعریف مکان، از مؤلفه‌های متعددی استفاده می‌کند و همین مؤلفه‌ها را در تعریف بی‌مکانی به کار نمی‌برد. به این صورت که صراحتاً به حداقل دو جغرافیای تجربه‌شده اشاره می‌کند: «یک جغرافیای مکان‌ها که مشخصه‌های آن تنوع و معنا است و دیگری جغرافیای بی‌مکانی که عبارت است از شبکه پیچ‌درپیچی از شباهت‌های بی‌پایان» (همان: ۱۶۷). به عبارتی، رلف در جغرافیای بی‌مکانی، تنها بر یکی از مؤلفه‌ها که همسانی و مشابهت فیزیکی



است (در قسمت‌های مختلف کتابش به این همسانی اشاره کرده است) تأکید می‌کند. همان‌طور که می‌دانیم، برای نقض کامل یک مفهوم (مکان در نظریه بی‌مکانی)، باید تمام مؤلفه‌های آن نقض شوند. باین‌حال، در عمل می‌بینیم که رلف برای مکان، از مؤلفه‌های سه‌گانه استفاده می‌کند؛ اما در بی‌مکانی، به‌جز مؤلفه کالبدی، از مؤلفه‌های دیگر غافل مانده است. بنابراین، چنانکه رلف خودش نیز اشاره می‌کند و از واژه «هم‌شکل‌سازی» (رلف، ۱۳۹۵: ۱۶۷) استفاده می‌کند، تمرکز اصلی در نظریه بی‌مکانی بر مؤلفه فیزیکی - کالبدی است، نه بر مؤلفه‌های فعالیت و معنا.

باید از خود پرسیم که چرا مؤلفه‌های دیگر موردنظر رلف در بحث مکان در مفهوم بی‌مکانی غایب هستند. بهترین پاسخ به این پرسش این است که جایگاه مؤلفه‌های موردنظر رلف در بحث مکان و فضا کاملاً روشن نیست و با تناقض همراه است. بنابراین، رلف در مباحث خود، ناخواسته دچار تناقض‌گویی و خلط مفاهیم می‌شود. برای مثال، او از طرفی، مؤلفه معنا را به مکان ربط می‌دهد (همان: ۴۶، ۴۸، ۶۲، ۱۳۹) و از طرف دیگر، فضا را پر از معانی می‌داند (همان: ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳). اگر بخواهیم این پرسش را برای ریشه‌یابی اساسی این خلط مفاهیم و تناقض‌گویی به‌طور عمیق‌تر واکاوی کنیم، باید پرسیم که آیا معنا برای رلف، امری برون‌ذهنی است که خارج از ذهن انسان و مستقل از انسان فعالیت دارد و یا امری درون‌ذهنی و وابسته به انسان است. رلف در کتاب خودش، از «ناتوانی برای مشارکت در معانی» (همان: ۶۷) سخن می‌گوید که نشان می‌دهد که جایگاه معنا را در خارج از ذهن می‌داند. از سوی دیگر، در مطالب کتابش وام‌دار هایدگر است و بنابراین، در تعریف برخی از مفاهیم (انسان، جهان و ...) برای خودش، دچار سوءبرداشت شده است. اگر بخواهیم به‌اجمال اشاره‌ای به این مطلب کنیم، باید بگوییم که با هایدگر سوبجکتیویسم دکارتی فرومی‌پاشد و دیگر انسان جدای از جهان تعریف نمی‌شود و به‌صورت «در جهان هستن» تعریف می‌شود. با چنین نگرشی، دیگر نمی‌توان معنا را مستقل از انسان دانست که این مطلب نشان می‌دهد که رلف به روش‌شناسی روشنی پایبند نیست. این نکته نیز خطای رلف در تحلیل‌هایش را در پی دارد.

۴-۱-۳-۲- کریستیان نوربرگ شولتز

کریستیان نوربرگ شولتز یکی از مشهورترین معمارانی است که کتاب‌های متعددی را در راستای کار حرفه‌ای خود نوشته است. او در یکی از این کتاب‌ها، نظریه «روح مکان» را مطرح می‌کند. گذشته از اینکه مباحث او دقیقاً وجه افتراق مکان و فضا را روشن نمی‌کند، باید اذعان داشت که شولتز در نظریه روح مکان، نخست برخی از خصوصیات فضا را به مکان اختصاص داده است و سپس کوشیده است که مبانی این نظریه را با برقراری نسبت حاصل‌شده از خلط مفاهیم فضا و مکان، در نظریه خود بنا کند. با اینکه در کار پژوهشی حاضر تشریح کامل مطلب فوق امکان‌پذیر نیست، لازم است به‌صورت اجمالی

اشاره شود که با اینکه نمود فعالیت‌ها و جریان‌های شبکه‌ای در مکان در نظریه روح مکان شولتز از مشخصه‌های بارز یک فضا است، ارتباط دیالکتیک فضا و مکان نادیده گرفته شده است. این امر به دلیل فروکاست‌گرایی روح مکان به چشم‌انداز طبیعی و معماری است. باید توجه داشت حتی اگر طبق طبقه‌بندی شولتز به طبقه‌بندی روح مکان طبیعی و روح مکان انسان‌ساخت معتقد باشیم، در مکان انسان‌ساخت این تنها علم معماری نیست که در مکان نمایان است؛ بلکه علوم متعددی از قبیل تاریخ، جغرافیا، جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی، اقتصاد و ... که بیانگر فعالیت‌های یک مکان در گذشته و حال حاضر آن مکان هستند، نقش بارزی ایفا می‌کنند. تقلیل مکان انسان‌ساخت تنها به علم معماری خطای علمی آشکاری است. همچنین، شولتز در طبقه‌بندی خود بیشتر مثال‌هایی از غرب و نهایتاً خاورمیانه آورده است؛ درحالی که معماری خاور دور، از قبیل چین و ژاپن، در بحث روح مکان انسان‌ساخت، خصوصیات معماری کاملاً متفاوتی را ارائه می‌کند.

۴-۱-۲-۳-۱- روح مکان طبیعی

چشم انداز	خصوصیات چشم انداز
رومانتیک	بستر بخش بخش زمین- پرچستگی های متنوع (خرده ساختار غنی) شامل: صخره ها، حقره ها، چمنزارها، تپه ها و کوفک ها- به ندرت شکل نیم کره ای آسمان- آفتاب نسبتاً کم- نمایش متنوع از نقاط نور و سایه- عنصر بویای آب در قالب جوی های جاری و یا برکه ها- غبار مرطوب و هوای تازه شاداب- محیط بی ثبات و کم و بیش ادراک ناپذیر- تضاد فصل ها و تغییرات مکرر آب و هوا- تعدد بی پایان مکان های مختلف- انبوهی از نیروهای طبیعی- تعدد تعاملی از جزئیات ادراک ناپذیر- انسان را به گذشته ای دور بازمی گرداند که به گونه ای احساسی تجربه می شود نه آن که به صورت تمثیل یا تاریخ ادراک شود.
کیهانی	بیابان- پدیدارهای ساده و محدود- گسترش نامحدود زمین بی حاصل یکنواخت- تاق عظیم و محیط آسمان بی ایر- خورشید سوزان- نوری کم و بیش بی سایه- نظم محیطی مطلق- بعد زمان شفاف- مسیر نصف النهاری تقریباً دقیق خورشید- توفان شن- پایگاه وجودی ناکارآمد برای انسان- فاقد مکان های مشخص و ویژه و زمینه ای خنثی و پیوسته- ساختاربخشی آسمان به واسطه ی خورشید و ماه و ستارگان- فاقد نیروهای متنوع طبیعت- استقرار نیازمند واحه است- در بیابان انسان یا نیروهای متنوع طبیعت مواجه نمی شود اما خصوصیت اغلب کیهانی آن را تجربه می کند.
کلاسیک	یکنواختی- ترکیبی روشن و ادراک پذیر از عناصر مجزا و مشخص- فضاهای طبیعی آشکارا محدود و تصویرپذیر مانند دره ها و آبگیرها- نوری قوی و کاملاً پراکنده- هوایی شفاف- بستر پیوسته و متنوع زمین- آسمان رفیع و فراگیر- فاقد یک خرده ساختار حقیقی- تمام ابعاد انسانی اند- تعادلی فراگیر و هماهنگ- یرون ایستایی چیزهای ملموس در نور- حضور عینی نور- مکان های مشخص و منقرد-
مرکب	این چشم انداز حاصل ترکیب سه چشم انداز فوق است و در واقع چشم اندازهای رومانیک- کیهانی- کلاسیک به ندرت در طبیعت به شکل ناب و خالص ظاهر می شوند- برای مثال در دشت حاصلخیز فرانسوی خصوصیات کیهانی، رومانیک و کیهانی با هم متحد می شوند- در نابل فضاها و خصلت های کلاسیک با جو رومانیک دریا و نیروهای آتشفشانی تلاقی می کنند- ونیز، براندنبورگ و رشته کوه های آلپ نمونه های دیگری از این چشم انداز هستند.

شکل ۲:

در بهترین حالت، روح مکان طبیعی موردنظر شولتز همان خصوصیات چشم‌انداز است که خودش این چشم‌اندازها را در قالب چهار دسته طبقه‌بندی کرده و نام روح مکان را بر آن نهاده است. حال سؤال این است که چه لزومی دارد که بر خصوصیات چشم‌انداز، نام روح مکان را نهاد. درواقع، شولتز به‌گونه‌ای اسیر بازی‌های زبانی موردنظر ویتگنشتاین شده است. او هیچ چیزی بیشتر از خصوصیات یک چشم‌انداز در برابر مخاطب قرار نمی‌دهد و در طبقه‌بندی چهارگانه خود نیز با صراحت کامل از چهار گونه چشم‌انداز نام می‌برد. درنهایت، بر این چشم‌اندازها نام روح مکان می‌نهد که نشان‌دهنده خطای واضح او است.

۴-۱-۲-۳-۲- روح مکان انسان‌ساخت

معماری	خصوصیات معماری
رومانتیک	تکثر و تعدد- جوی قدرتمند- تخیلی و مرموز- صمیمی و دلپذیر- خصلتی زنده و پویا با هدف بیانگری- فرم هایش نتیجه ی رویش است نه سازماندهی- به فرم های طبیعت زنده شباهت دارد- فضای موضع شناختی (توپولوژیک) دارد و نه هندسی- آرایش های اصلی آن در سطح شهر عبارتند از دسته ی مترکبم و نامعین و ردیف آزاد و متنوع- محصوریت نامنظم فضاهای شهری با عملکردهای عمومی- فاقد پراکنش قاعده مند و مشخص- مرزی مستد اما از لحاظ هندسی غیرمعین- پیرامون قرارگاه رومانیک در نتیجه ی مجاورت عناصرش یا با محصوریتی کلی مشخص می شود- پیچیدگی و تضاد فرمال- فاقد اجسام ساده و خوانا- ساختارهای اسکلتی شفاف- خط نماد نیرو و پویایی است- ساختاری منطقی اما به دلیل تکثر اعضا، تنوع جزئیات و ارائه ی تزیینات آزاد غیرعقلانی- رابطه ی درون و بیرون پیچیده- خط آسمان مضرب و بی سامان- نور بر تنوع و جو تأکید دارد نه بر عناصر ادراک پذیر- تأکید رنگ‌های خاص بر کیفیت محلی قدرتمند- نمونه بارز قرارگاه رومانیک تمام عیار، شهر قرون وسطایی است- این معماری به گونه ای چشم‌گیر محلی است.
کیهانی	هم‌شکلی و نظم مطلق- نظام منطقی یکپارچه- عقلانی و انتزاعی- فقدان مشخص جو- تعداد بسیار محدود خصلت‌های پایه- نه تخیلی است و نه دلپذیر- منزوی و مجزا- فرم های ایستا و فاقد پویایی- هدف آن ضرورت است و نه بیانگری- فضای مشخصا هندسی به صورت شبکه ای منظم یا تقاطعی از محورهای متعامد- یک شکل و همگن اما به لحاظ کیفی جهت‌های متفاوت- با فضای هزارتو (لابیرنتی) که واجد جهت مشخص یا هدفمندی نیست و بدون آغاز و پایان و متکی به خود است رابطه دارد- فضای کیهانی در رابطه با محیط پیرامونی می تواند باز باشد چرا که بر ریزساختار محلی بی توجه است- از حضور تندیس گون می پرهیزد- متمایل به ماده زدایی حجم ها و سطوح به واسطه ی آرایه بندی های فرش مانند (موزاییک، کاشی و ...) یا ارائه یافت‌های هندسی ظریف و پیچیده- تجلی اصلی این رویکرد در معماری اسلامی است- بناهای عمومی اصلی مبتنی بر شبکه ای متعامد- بخش های مسکونی هزار تو- نشانگر منشاء بیابانی فرهنگ اسلامی و قرارگاه عربی- نظام های مطلق مصری ها و رومی ها نیز با این نوع معماری تاویل می شود.
کلاسیک	تصورپذیری و نظم منسجم- درک منطقی سازماندهی- درک نیازمند همدلی و همنوایی جوهر معماری- عینی و هدفمند- شخصیت متمایز عناصر- فرم ها آیین زندگی ارتگاتیک اند بنابراین نه پویا و نه ایستا هستند- نتیجه ی ترکیب آگاهانه ی عناصر منقرد- همزمانی حس تعلق و آزادی به انسان- وحدت خصیصه‌های موضع شناختی و هندسی- نظم هندسی مشخص بنای منقرد- سازماندهی موضع شناختی بسیاری از بناها بیانگر آزادی دموکراتیک خاصی است- غیاب نظامی کلی و غالب- گروه بندی افزایشی مکان های منقرد- به واسطه ی دورنما (perspective) تبیین می شود- حضوری مشخص و خصلت مند در رابطه با محیط پیرامون- هویت خاص همه ی بخش ها در بنای کلاسیک- علاوه بر خصلت عمومی کل، هر خصلتی بخشی از یک خانواده ی خصلت‌ها است که به کیفیات انسانی مرتبط اند- به گونه ای مستقیم و ادراک پذیر ساخته شده- نور جهت تأکید بر حضور تجسمی اجزا- کل به واسطه ی بازی نور و سایه فرم را شکل می دهد- سرمشق این معماری، مرحله ی پیشرفته ی کلاسیک معماری یونان است.
مهرکب	این معماری، ترکیبی از معماری های فوق (رومانیک، کلاسیک و کیهانی) است چرا که این معماری ها به ندرت به شکل فرم ناب ظاهر می شوند- در تاریخ معماری غرب دو نوع کلیسای جامع گوتیک و باغ کاخ پاروک مورد توجه بوده است.

شکل ۳:

همان‌طور که در جدول فوق می‌بینیم، مراد از روح مکان انسان‌ساخت شولتز همان طبقه‌بندی چهارگانه‌ای است که در قسمت روح مکان طبیعی به چشم‌اندازهای چهارگانه خود نسبت می‌داد؛ با این تفاوت که در اینجا، در بحث روح مکان انسان‌ساخت، تنها بحث معماری را پیش می‌کشد و خصوصیات معماری را فراروی مخاطب قرار می‌دهد. این درحالی است که در یک مکان، علاوه بر مباحث معماری که به کالبد یک بنا یا مجموعه‌ای از بناها تحت عنوان شهر توجه می‌کنند، مبحث بسیار مهم‌تری وجود دارد که باعث شکل‌گیری آن بناها یا کالبد شهری شده است. این مبحث مهم، مقوله فعالیت‌ها و جریان‌ات شبکه‌ای حاکم بر آن فعالیت‌ها در سطح شهر است که سبب‌ساز اصلی شکل‌گیری یک شهر و ادامه حیات یک شهر است؛ به‌طوری که بدون این فعالیت‌ها و با کمرنگ شدن آن‌ها، شهرها موجودیت خود را از دست می‌دهند.

۴-۲- بحث اصلی

در پژوهش حاضر، نمی‌خواهیم مفاهیم موردنظر هایدگر و لوفور را همان‌گونه که موردنظر آن‌ها بوده است به کار ببریم؛ هرچند هر پژوهشگری در توسعه نظریات خودش این حق را دارد که از برخی مفاهیم پیشین، برای گسترش مفاهیم موردنظر خودش استفاده کند و چنین عملی هم در نزد هایدگر در بحث پدیدارشناسی و هم در نزد لوفور که برخی از اندیشه‌های مارکس را در راستای کار خودش تعدیل کرد، در بحث تولید فضا صورت گرفته است. همان‌گونه که مریفیلد نیز اشاره کرده است، با پیروی از رویکرد دیالکتیکی لوفور راه برای گذار از تنگناهای فعلی و دستیابی به نظریه واحدی از فضا همچنان فراهم است (Merrifield, 1993: 527)؛ زیرا ازجمله انتقاداتی که بر کار لوفور وارد است، این است که لوفور جزئیات روشنی را از نحوه عملکرد هریک از مؤلفه‌های سه‌گانه خودش و همچنین پیامدهای آن مؤلفه‌ها نشان نمی‌دهد (Zieleniec, 2007: 93). حتی از نظر دیوید هاروی نیز دیالکتیکی بودن روابط امور تجربه‌شده، درک‌شده و تصورشده بسیار محل ابهام است (ترکمه، ۱۳۹۳: ۱۷۷). قصد ما این است که به‌نحوی پدیدارشناسانه چارچوبی برای مفاهیم مکان- فضا پیدا کنیم که واجد نظامی مفهومی باشد تا خلط مفهومی در این مفاهیم صورت نگیرد. بنابراین، به‌دنبال این نیستیم که مانند لوفور، فضا را در چارچوب روابط سرمایه‌داری و با نگاهی مارکسیستی تفسیر کنیم؛ بلکه معتقدیم فضا پدیداری است که همواره به‌عنوان یک مقوله پیشینی با توجه به هستی انسان موجود بوده است و در نتیجه، فضا و فضا‌مندی قبل از اینکه ایدئولوژیک باشد، همان‌گونه که از مباحث هایدگر برمی‌آید، جزئی از هستی انسان بوده است. بنابراین، چنانکه در آثار لوفور برجسته است، فضا و فضا‌مندی قبل از اینکه حاصل تقابل دنیای سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری



بوده باشد، همواره برای انسان به‌عنوان جزئی از هستی‌اش مطرح بوده است؛ اما از آنجا که دیالکتیک سه‌گانهٔ لوفوری در بحث فضا بسیار روشن‌تر است، ما نیز از مفاهیم لوفوری باتوجه به دستگاه فکری هایدگری الهام گرفته‌ایم تا به درکی روشن از مفاهیم فضا- مکان دست یابیم. باتوجه به موارد فوق، در متأخرترین نظریه‌هایی که درمورد فضا وجود دارد، دو فیلسوف بسیار بزرگ خودنمایی می‌کنند. در یک طرف، مارتین هایدگر، فیلسوف بزرگ آلمانی قرار دارد که بنیان فلسفهٔ غرب را با پرسش از وجود متزلزل کرد و از طرف دیگر، هانری لوفور، فیلسوف فرانسوی است که برای اولین‌بار بحث تولید فضا را مطرح کرد و نفوذ اندیشه‌های او که در اندیشه‌های مارکس ریشه دارد (Merrifield, 1993: 523) به‌حدی است که برخی او را مارکس زمان ما نامیده‌اند (Gottdiener, 1993: 129). چنانکه اشاره شد، برای هایدگر فضا ماهیتی اگزیستانسیال دارد و لوفور نیز اگرچه به‌طور مستقیم به اگزیستانسیال بودن فضا اشاره‌ای نمی‌کند، سه‌گانه‌ای از فضا را در بحث تولید فضای خودش مطرح می‌نماید که در هر جزء این سه‌گانه، نقش انسان که به‌قول هایدگر تنها موجودی در هستی است که هم هستن خود را دارد، برجسته است. گفتنی است که روش، برای دستیابی به حقیقت از نظر هردو فیلسوف امری نادرست است و به همین دلیل، هر دو از روش رویگردان هستند. به همین سبب است که در ادامه کار هایدگر، این رویگردانی از روش در کتاب حقیقت و روش گادامر، به‌صورت دیالکتیک نمایان می‌شود. از طرف دیگر، تولید فضای لوفور نیز بر دیالکتیک استوار است. لوفور نیز مانند هایدگر و برخلاف کانت، به تاریخمندی فضا اذعان دارد (Elden, 2007: 108-109). فضا برای لوفور انتزاع انضمامی است (Staneck, 2011: 133; Staneck, 2008: 62) و می‌کوشد تا یگانگی فضا را در سه زمینهٔ فیزیکی، ذهنی و اجتماعی نشان دهد (Staneck, 2008: 63). در یک طبقه‌بندی کلی، می‌توان فضا را به فضای دکارتی و فضای اگزیستانسیال تقسیم کرد (کریمی ترشیزی و یعقوبی بجمعه، ۱۳۹۷). به عبارتی، فضا را در ارتباط با «وجود» آن‌گونه که موردنظر هایدگر است می‌توانیم یا عاری از معنا درنظر بگیریم یا دارای معنا. با این حال، مشکلی که همواره وجود داشته این است که هیچ‌گونه اتفاق نظری درمورد واژگان فضا و مکان به‌وجود نیامده است. بنابراین، نخستین پرسش ما این است که منشاء ابهام در واژه‌شناسی فضا و مکان چیست. پرسش‌های بعدی این است که نظریهٔ تولید فضا چه نسبتی با فضای دکارتی و فضای اگزیستانسیال دارد و آیا می‌توان با الهام از نظریهٔ فضای اگزیستانسیال هایدگر و نظریهٔ تولید فضای لوفور، به مسئلهٔ فضا- مکان پاسخ مناسبی داد یا نه. سه پرسش فوق در کنار پرسش‌های جنبی دیگر برای ما مطرح شده است؛ اما به این دلیل که تفصیل همهٔ مطالب در پژوهش حاضر نمی‌گنجد، برخی از پرسش‌های جنبی را حذف

کرده‌ایم. همچنین، برای اینکه خوانندگان پژوهش حاضر دچار سردرگمی نشوند، توالی پاسخ‌ها به‌گونه‌ای آمده است که انسجام ذهنی خوانندگان مطالب حفظ شود. نکته‌ی اصلی که در پژوهش‌های دیالکتیکی باید به آن توجه شود این است که این پژوهش‌ها مانند پژوهش‌های علی و رابطه‌ای نیستند که نظم و توالی و استقلال پرسش و پاسخ کاملاً از یکدیگر مشخص باشد؛ بلکه در این‌گونه پژوهش‌ها، پرسش‌ها و پاسخ‌ها کاملاً درهم‌تنیده هستند و در صورتی که از این درهم‌تنیدگی پرسش و پاسخ در پژوهش‌های دیالکتیکی غفلت شود، یافتن پاسخ برای مخاطب مشکل می‌شود. باتوجه به مطالب فوق، در ادامه مطالب را تشریح می‌کنیم:

از نظر هایدگر «نه فضا در سوژه است و نه جهان در فضا»؛ بلکه فضا «در» جهان، به‌گونه‌ای از بودن-در-جهانی که به دازاین (انسان) تعلق دارد، مکشوف می‌شود و اگر «سوژه» (دازاین) از نظر هستی‌شناختی به‌خوبی درک شود، فضایی است» (Heidegger, 1962: 146). بنابراین، در فضای موردنظر هایدگر، انسان محوریت می‌یابد و بدون وجود انسان، فضا معنایی ندارد. از طرف دیگر، برای لوفور تولید فضا خودش را در سه‌گانه‌ای نمایان می‌کند که هر جزء از این سه‌گانه بدون وجود انسان به‌خودی‌خود معنایی ندارد؛ زیرا هرگونه پرکتیس و یا هرگونه بازنمایی بدون وجود انسان عینیت نمی‌یابد. بنابراین، مانند هایدگر برای لوفور نیز فضا بدون محوریت وجود انسان، کاملاً بی‌معنا است. باین‌حال، باید توجه داشت که فضا برای لوفور در بحث تولید فضا، از اندیشه‌های مارکسی او و تقابل سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری نشئت گرفته است. چنین فضایی قادر نیست به‌طور پدیدارشناسانه به شعار بازگشت به‌سوی خود چیزها (اسپیگلبرگ، ۱۳۹۲: ۵۳۴، تدین‌راد و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۳۱) پایبند باشد و از مسئله فضا-مکان رفع سوءتفاهم کند؛ زیرا اصولاً مباحث سرمایه‌داری یک امر پسینی است که در دوره‌ای از ادوار زندگی بشر حادث شده است. همچنین، هریک از سه‌گانه موردنظر لوفور، تقریباً به گروهی از افراد مربوط می‌شود که تولید فضا حاصل روابط دیالکتیکی آن‌ها است و چنین امری فهم یگانگی فضای موردنظر لوفور را با مشکل مواجه می‌کند؛ چنانکه برخی منتقدان لوفور نیز بدین مطلب اشاره کرده‌اند. در این راستا، در این پژوهش، تولید فضای سه‌گانه لوفور را بدین شکل تعدیل می‌کنیم که در اینجا، دیگر «فضا» از سه‌گانه تشکیل شده است، نه «تولید فضا»؛ زیرا فرقی بین فضا و تولید فضا نیست و به‌صرف وجود انسان، فضا در حال تولید است. بنابراین، فضای موردنظر این پژوهش ترکیبی است از موارد زیر:

- پرکتیس‌های فضایی: شامل هرگونه فعالیت و جریان شبکه‌ای و رخداد و تحرک با منشا طبیعی و یا مصنوع است که در هستی جریان دارد.



- فضاهای بازنمایی: شامل تمام تصمیماتی است که انسان برای پدیدارهای پیرامون خودش می‌گیرد. این تصمیمات حالت بالقوه دارند و باتوجه به پرکتیس‌های حاکم ناشی از حکمروایی شهری حالت بالفعل می‌یابند. بنابراین، مکان‌های مصنوع همان فضاهای بازنمایی هستند که حالت بالفعل یافته‌اند.

- بازنمایی‌های فضا: هرگونه تصویری است که برای انسان از جهان پیرامون خودش در ذهنش نقش می‌بندد.

نکته قابل‌توجه این است که هریک از این سه‌گانه پیشنهادی ملهم از سه‌گانه لوفور، به‌خودی‌خود فضا نیست؛ بلکه فقط جزئی از فضا است و درواقع ترکیبی از این سه جزء است. همچنین، برخلاف نظر لوفور (برای مثال، بازنمایی‌های فضا را مختص فضای دانشمندان، برنامه‌ریزان، اوربانیست‌ها، مهندسان اجتماعی و ... می‌داند و یا فضاهای بازنمایی را فضای ساکنان، فضای استفاده‌کنندگان، فضای نویسندگان، فضای فیلسوفان و ... می‌داند (Prigge, 2008: 52)) است و همان‌گونه که بحث شد، هدف به‌پیش کشیدن بحث فضا به‌گونه‌ای پدیدارشناسانه و پیشینی است. این فضا علاوه‌بر اینکه نباید حاصل تقابل سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری باشد و به‌عبارتی پیشینی باشد، با مسئله مکان نیز نباید تناقضی نداشته باشد. بنابراین، تمام این سه‌گانه فضا را برای انسان، بدون اینکه به طیف خاصی تعلق داشته باشد، تداعی می‌کند. درنتیجه، این فضا جزئی از هستی انسان است، به‌طور پیشینی با موجودیت انسان موجود است و تنها کیفیت این فضا باتوجه به انسان‌ها تفاوت دارد. باتوجه به موارد فوق، وجه افتراق فضا و مکان آشکار می‌شود. موارد ذیل از این وجه افتراق استخراج می‌شود:

۱. یک مکان مصنوع می‌تواند حاوی چندین فضا باشد.
۲. فرد در آن واحد می‌تواند در چند فضا باشد؛ اما فقط در یک مکان قرار دارد.
۳. در گذشته، انطباق فضا و مکان به‌دلیل محدودتر بودن نیازها بیشتر بوده است.
۴. یک مکان طبیعی و بکر حاوی فضا نیست.
۵. در یک مکان مصنوع، هرچه فضاهای بیشتری حاکم باشد، آن مکان بیشتر رونق دارد و هرچه فضاها بیشتر از آن مکان فاصله بگیرند، آن مکان بیشتر به زوال نزدیک می‌شود.
۶. برخلاف مکان، جهت جغرافیایی و مختصات دکارتی در بحث فضا مطرح نیست و آنچه در فضا مطرح است، شدت و ضعف است.
۷. هیچ مکانی اجتماعی نیست. در اجتماع، چون بحث انسان مطرح است، فضا اجتماعی است، نه مکان. به عبارت دیگر، مکان‌های مصنوع از محصولات فضا هستند.

۸. برخلاف آنچه در ادبیات تخصصی علوم شهری مرسوم است، هیچ‌گونه تعاملی با مکان صورت نمی‌گیرد و به‌جای تعامل با مکان، تعامل با فضا صحیح است؛ زیرا فعالیت‌ها یا جریان‌ها شبکه‌ای باعث به‌وجود آمدن تعامل میان افراد می‌شود. نقش مکان در اینجا، تداعی‌کننده و یا انعکاس‌دهنده آن فعالیت‌ها در آن مکان خاص است. درضمن، حتی اگر انسان به‌طور مستقیم از مکانی بهره‌مند شود، درواقع دخل و تصرف به‌واسطه انسان در مکان طبیعی صورت گرفته و آن مکان جزئی از فضا شده است. همچنین، اگر زاویه دید خود را عوض کنیم و انسان را به‌صرف هستی‌اش در تعامل با مکان ببینیم، هیچ‌گونه مکانی یافت نمی‌شود که انسان با آن تعامل نداشته باشد. بنابراین، از آنجا که در فرض فوق هستی انسان در تعامل با مکان تعریف می‌شود، مطرح کردن تعامل با مکان غلط است. این درحالی است که طبق نظر هایدگر درمورد فضا، هستی انسان اساساً فضایی است و محوریت فضا نیز با انسان است و متصور شدن تعامل انسان با فضا که درواقع خود انسان جزئی از آن فضا است، با فضاهای دیگر که محوریت آن فضاها نیز انسان است کاملاً منطقی است.

۹. واژه «حس مکان» اشتباه است و باید بگوییم «حس فضا»؛ زیرا مکان یک محیط عینی و فیزیکی است که وقتی خصوصیات غیرفیزیکی، از قبیل مسائل روان‌شناسی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... با آن درمی‌آمیزد، مفهوم فضا متولد می‌شود.

۱۰. حد (محدوده یا دامنه) مکان مشخص است؛ اما فضا چون طیف نور است که مشخص کردن حد آن به‌راحتی امکان‌پذیر نیست. به سخن دیگر، ما مکان‌های درهم‌تنیده نداریم؛ اما فضاهای درهم‌تنیده و متداخل فراوانی داریم.

۱-۲-۴- منشاء ابهام در واژه‌شناسی فضا

در اغلب موارد، یکی از اجزای کالبدی فضا را که فضاهای بازنمایی نام دارد، به‌عنوان فضا در نظر می‌گیرند و آن را در دسته‌بندی‌های مختلف فضا، با نام‌های گوناگونی خطاب می‌کنند. چنین چیزی صحیح نیست؛ زیرا درواقع این جزء نمایانگر کل نیست؛ همان‌طور که چرخ یک اتومبیل به‌تنهایی بیانگر اتومبیل نیست و تنها در رابطه با اجزای دیگر اتومبیل، مفهوم اتومبیل می‌یابد. بنابراین، مثلاً اگر فضای شهری را به انواع مختلفی از قبیل مسیر، لبه و ... تقسیم و آن‌ها را فضای شهری خطاب کنیم، اشتباه است. درواقع، آن را می‌توان به گونه‌های دیگری واژه‌پردازی کرد؛ مثلاً «اشکال مصنوع هویتی شهر»، «اشکال مصنوع کالبدی شهر» و ... باید روی این واژه‌پردازی‌ها تفکر و واژه‌های مناسب انتخاب شود؛ اما فضا نامیدن آن‌ها اشتباه است. همچنین، آنچه با عنوان فضای باز، بسته، نیمه‌باز و یا فضای عمومی، خصوصی، نیمه‌خصوصی و ... به



محیط‌های گوناگون نسبت می‌دهند صحیح نیست؛ زیرا درواقع هرچه در اینجا نام برده شد جزئی از فضا تحت عنوان فضاهای بازنمایی است که نمود کالبدی پیدا کرده و بدون اجزای دیگر فضا، از قبیل پرکتیس فضایی و بازنمایی‌های فضایی، بی‌معنا است. بنابراین، واژه‌گزینی مفاهیم فوق به‌درستی صورت نگرفته و به‌دلیل سیالیت فضا، واژه فضا روی این مفاهیم قرار گرفته که لازم است این واژه از این مفاهیم تفکیک شود. برای مثال، اگر واژه فضا را با واژه‌های مکان و محیط در مفاهیم فوق جایگزین کنیم، مشکل خاصی پیش نمی‌آید. البته لازم است تفکر بیشتری روی این جایگزینی و انتخاب صحیح واژگان صورت گیرد که بسط آن در این پژوهش نمی‌گنجد.

سیالیت واژه فضا باعث برداشتها و سوءبرداشت‌های بسیاری از آن شده است و متأسفانه دانشمندان رشته‌های مختلف نیز بدون اندیشیدن به مفهوم آن و برقرار کردن رابطه‌ای صحیح بین اسم و مسما، آن را به‌کار می‌برند. بنابراین، می‌بینیم یک واژه سیال به مظلوفی تبدیل می‌شود که چون در هر ظرفی قرار می‌گیرد خود آن ظرف فراموش و فقط به مظلوف آن توجه می‌شود؛ غافل از اینکه این مظلوف به‌دلیل سیال بودن همیشه در آن ظرف قرار ندارد. برای مثال آب مایعی است که به‌عنوان مظلوف سیال می‌تواند در هر ظرفی (لیوان، پارچ، سطل، حوض، استخر و ...) قرار بگیرد؛ اما ماهیت این ظرف و مظلوف کاملاً از هم جدا است و صرفاً به این دلیل که ظرف‌های ذکرشده می‌توانند مظلوف آب باشند، نمی‌توان گفت که محتوای آن‌ها همیشه آب است. بهتر است بگوییم که آب می‌تواند در آن ظرف‌ها موجود باشد یا نباشد. در این صورت است که می‌توانیم بین ظرف و مظلوف رابطه برقرار کنیم و بگوییم مثلاً ظرف آب، ظرف بستنی و

باتوجه به مطالب فوق، درمورد فضا نیز چنین است. فضا مظلوفی است که به‌دلیل سیالیت این توانایی را دارد که در ظروف گوناگون قرار بگیرد؛ اما این دلیل نمی‌شود که همیشه در آن ظروف موجود باشد و نمی‌توانیم صرفاً به این دلیل که فضا در مکانی موجود بوده است، همیشه آن مکان را به فضا نسبت بدهیم.

مکان‌های طبیعی بدون ورود انسان بکر هستند و از فضا متأثر نیستند؛ اما مکان‌های مصنوع زائیده تولید فضا (فضا) و درواقع یکی از اجزای فضا تحت عنوان فضاهای بازنمایی هستند که در اثر حضور انسان و پرکتیس‌های فضایی نمود کالبدی یافته‌اند.

۲-۲-۴- فرقی بین فضا و تولید فضا نیست

با دی باگ کردن مفهوم فضا در این پژوهش و رسیدن به یک مفهوم واحد از آن (با الهام از مباحث لوفور و هایدگر)، فضا به‌صرف وجود انسان سالم حادث می‌شود، نه بدون انسان و در

مفهوم علم فیزیک که به عنوان یک کل مطرح است. تولید فضا نیز به صرف وجود انسان حادث می شود؛ زیرا در مفهوم فضا، با یک تریالکتیک لوفوری مواجه هستیم که در این تریالکتیک، هریک از ابعاد دارای قدرت متفاوتی است. برخی آثار آن بالقوه و برخی بالفعل هستند و شدت و ضعف در ابعاد آن مطرح است. در این فضا، کمترین چیزی که برای موجودیت یافتن فضا ضروری است، بازنمایی های فضا است که آن هم به واسطه انسان صورت می گیرد و بر دیگر ابعاد سه گانه تقدم دارد؛ زیرا فضاهای بازنمایی حاصل مرحله ای پس از بازنمایی های فضایی است و همچنین پرکتیس های فضایی جزئی از فضا است که حاصل یک سری تعاملات در شبکه های فضایی است که با دیگر اجزای محیط و پیرامون در بازنمایی های فضا موجود هستند.

باید توجه داشته باشیم که انسان نقطه ثقل و محور اصلی شکل گیری سه گانه لوفور است و بدون انسان، این سه گانه مفهوم خودش را از دست می دهد. بنابراین، چنین فضایی با وجود انسان حادث می شود و از آنجا که هستی انسان اساساً فضایی است و برای تعریف انسان طبق نظر هایدگر، انسان «در جهان بودن»، ثنویت دکارتی سوژه و ابژه به دلیل غفلت از وجود، رنگ می بازد، به صرف بودن انسان فضا نیز موجود است و به صرف بودن فضا، تولید فضا نیز موجود است؛ زیرا تولید فضا حاصل تریالکتیکی است که در آن، در هر صورت بازنمایی های فضا حالت بالفعل برای انسان دارد. درضمن، بازنمایی های فضا حاصل یک امر زبانی است و هستی انسان بدون زبان معنایی ندارد و اگر زبان نباشد، بازنمایی های فضایی نیز به سطح معناداری نمی رسد. وقتی بازنمایی های فضایی به سطح معناداری می رسند، می توانند باعث ایجاد فضاهای بازنمایی شوند و یا در پرکتیس های فضایی اگر از قبل موجود باشند، سهیم شوند و اگر از قبل موجود نباشند، آن ها را ایجاد کنند. بنابراین، رکن اصلی سه گانه ملهم از لوفور در پژوهش حاضر، بازنمایی های فضایی است و از طرفی، محور اصلی ارکان تریالکتیک لوفور انسانی است که هستی اش اساساً فضایی است و در زبان زندگی می کند. به همین دلیل است که به صرف بودن فضا، تولید فضا نیز موجود است و فرقی بین فضا و تولید فضا نیست و چنانکه اشمید نیز اشاره کرده، «فضا ناتمام است؛ زیرا پیوسته تولید می شود و همواره به زمان وابسته است (فضا جزء جدانشدنی زمان است)» (Schmid, 2008: 43).

۴-۲-۳- فضا مفهومی تاریخی است

باتوجه به مواردی که در زمینه یکسان انگاری فضا و تولید فضا بیان شد، شاید این انتظار ایجاد شود که اگر فرقی بین مفاهیم فضا و تولید فضا نیست و به صرف وجود فضا، فضا نیز در حال تولید است و درضمن، طبق نظر این پژوهش، نقطه ثقل و محور اصلی شکل گیری فضا نیز



انسان است که هستی‌اش اساساً فضایی است، لازم است که اگر عده‌ای انسان در محلی حضور یابند و سپس همان عده در محلی دیگر حاضر شوند، فضا و تولید فضا نیز در هردو محل یکسان باشد؛ اما لزوماً شاهد چنین چیزی نیستیم. در این مورد، توجه به این نکته مهم ضروری است که درست است که در این پژوهش فرقی بین مفاهیم فضا و تولید فضا قائل نیستیم و یکسان هستند؛ اما فضا در وجود ریشه دارد و مفهومی انسان‌محور است و باتوجه به ویژگی انسان که موجودی تاریخی است، فضا نیز مفهومی تاریخی است. بنابراین، هر فضایی محصول تاریخی است که باعث ظهور جلوه‌های گوناگون فضا در تاریخ خودش می‌شود. از طرفی، گفته شد که فضا مفهومی انسان‌محور است و انسان دارای حیث تاریخی است. حیث تاریخی^۱ انسان باعث می‌شود که اسیر تاریخی‌گرایی و جبر تاریخ نباشد و با اینکه در دوره خاصی از تاریخ و شرایط خاص تاریخی منتج از آن نقش‌آفرینی می‌کند، بتواند نقش خاص خود را نیز در تاریخ ایفا و با تاریخ و فراتاریخ ارتباط برقرار کند و بنابراین، فضای حاصل که انسان نقطه ثقل و محور اصلی آن است، با فضاهای دیگر که اسیر تاریخت و همچنین حیث‌های تاریخی متفاوتی هستند، متفاوت باشد. اگر بخواهیم بیشتر بحث تاریخی‌گرایی و ارتباط آن را با فضا بشکافیم و بگوییم که چرا باوجود یک عده انسان در دو محیط و مکان گوناگون، امکان فضاهای گوناگون وجود دارد، باید بگوییم که درست است که انسان‌ها در دو محیط یکسان هستند، اما لزوماً تاریخ حاکم بر دو محیط یکسان نیست و پرکتیس‌های فضایی موجود نیز باوجود انسان‌های واحد در دو مکان و محیط متفاوت الزاماً یکسان نیستند. همچنین، سیستم‌های حکمرانی و حکمروایی مختلفی که حاصل تاریخ است و خود جزئی از پرکتیس‌های فضایی است، می‌تواند بر این دو محیط و مکان حاکم باشد که متعاقب آن، بازنمایی‌های فضا و فضاهای بازنمایی را باوجود انسان‌های واحد دگرگون می‌کند.

باتوجه به موارد فوق، مفهوم فضا دستخوش تاریخی بودن و ظرف زمانی است که انسان در آن قرار دارد و در این تاریخی بودن، بازنمایی‌های فضا و فضاهای بازنمایی انسان دستخوش پرکتیس‌های فضایی خاصی است که در آن دوره خاص تاریخی حاکم است. بنابراین، مفهوم فضا در هر دوره تاریخی، به تاریخی وابسته است که آن تاریخ بر آن فضا

۱. انسان هم تاریخی‌مند (historicism) است، یعنی در دوره‌ای از تاریخ واقع شده است و فهمش تاریخی است و هم دارای حیث تاریخی (historicity)، یعنی اسیر جبر تاریخ نیست و قادر است با اعصار گوناگون ارتباط برقرار کند (رجوع کنید به جلسات پنجم و ششم مجموعه فایل‌های صوتی درس‌گفتارهای بیژن عبدالکریمی، تحت عنوان «هایدگر در ایران» در سایت یوتیوب).

حاکم است. البته حیث تاریخی انسان نیز بر این مفهوم تاریخی از فضا اثر می‌گذارد و فضا را از اسارت در دام تاریخ می‌رهاند.

۵- نتیجه‌گیری

با اینکه جغرافیدان و تاریخدانی چون استرابون در ابتدای قرن اول میلادی، صراحتاً مکان را به دو گونه طبیعی و مصنوع تقسیم کرد (رلف، ۱۳۹۵: ۲)، به تدریج با غفلت از این نکته و سیالیت مفهوم فضا و همچنین خلط مفاهیم مکان و فضا با یکدیگر، سوء تفاهم بسیاری درباره این دو واژه در میان دانشمندان به وجود آمد.

در بررسی مباحث نظری پژوهش نشان دادیم که مفاهیم مکان و فضا نزد دانشمندان رشته‌های گوناگون و در پژوهش حاضر نزد دانشمندان علوم شهری، یا بدون پشتوانه فلسفی است و یا در صورت داشتن و استفاده از پشتوانه فلسفی، در ارائه مفاهیم مکان و فضا با سوء برداشت دانشمندان رشته‌های مزبور از سرچشمه فلسفی آن همراه بوده است. به این نکته به طور مختصر در نظریه‌های ادوارد رلف و کریستیان نوربرگ شولتز، اشاره کردیم.

همچنین، نشان دادیم که مناقشات فراوان درباره مفاهیم مکان و فضا به دلیل مشخص نکردن تعریف و رابطه واضح مکان و فضا با یکدیگر به وجود آمده است. این مناقشه با استفاده از فلسفه وجودی مارتین هایدگر و نظریه تولید فضای لوفور، با اندکی تعدیل حل شدنی است؛ زیرا در نظریه این دو در رابطه با فضا، انسان که معادل همان دازاین در نظریه هایدگر است، در بحث فضا محوریت می‌یابد و در واقع، فضا اگزیستانسیال تعریف می‌شود. در این تعریف از فضا، بدون انسان، مفهوم فضا از دست می‌رود و این فضا همان فضایی است که نظریه تولید فضای لوفور در قالبی تریالکتیک و با بررسی جوانب مختلف آن، مطرح شده است. وجه اشتراک فضای مورد نظر هایدگر و لوفور، محوریت انسان است و بدون انسان در نظریه این دو فیلسوف، فضایی نیز حادث نمی‌شود. چنین فضایی که مکان طبیعی و مصنوع در ارتباط با آن معنا می‌یابند، سوء برداشت از مسئله مکان و فضا را رفع می‌کند. البته کانت نیز انتزاع ذهنی بحث مکان و فضا را مطرح می‌کند. با انتقادات وارد شده به نظریه کانت، اشکالاتی در طرح نظریه وی نمایان می‌شود؛ بنابراین، به نظریه‌ای نیاز داریم که بین مباحث انتزاعی و انضمامی تناقضی ایجاد نکند. به همین دلیل، نشان دادیم که فضای اگزیستانسیال هایدگر و تولید فضای لوفور هر یک به گونه‌ای با محور قرار دادن انسان در مباحث خود و نگاه تاریخی به فضا مندی، از پشتوانه فلسفی مناسبی برخوردارند و همچنین، با ترکیب این دو نظریه و تعدیل آن‌ها می‌توان فضا را پدیداری انتزاعی- انضمامی دانست که تجلی آن به صورت مکان مصنوع (طبق پیشنهاد پژوهش



حاضر، فضاها را بازنمایی) نمود می‌یابد. این مفهوم اگزیستانسیال از فضا در پژوهش حاضر که تنها ملهم از نظریه‌های هایدگر و لوفور است، نه کاملاً مبتنی بر آن، قادر است در توضیح فهم مفهوم فضا و مکان در طیف وسیعی (از توضیح فضای مجازی گرفته تا فرار مغزها در فضای یک کشور و ...) وحدت رویه ایجاد و سوءفهم‌های کنونی را برطرف کند. بحث بیشتر در این مورد، در پژوهش حاضر نمی‌گنجد.

۶- منابع

- Abdolkarimi, B. (2010). [Audio] (PART 6) Lectures : Heidegger in Iran.
Retrieved from <https://www.youtube.com/watch?v=WF0Mwn8twOE&t=27s>
- Abdolkarimi, B. (2010). [Audio] (PART 5) Lectures: Heidegger in Iran.
Retrieved from <https://www.youtube.com/watch?v=-br3LQSYQ-k&list=PLEombgJOERLACEfdSvcmlqLOsTpP0rw4l&index=6&t=61s>.
- Abdul Karimi, B. (2016). End of Theology 1. First Edition, Tehran, Critique of Culture.
- Apple, M. (1996). A Description of Kant's Preparations (Introduction to Critical Philosophy). Translated by Mohammad Reza Hosseini Beheshti. Tehran, University Publishing Center.
- Aristotle (1984). Nature, translated by Mehdi Farshadi, first edition, Tehran, Amirkabir.
- Asayesh, H. (2004). Principles and methods of rural planning. Sixth edition, Tehran, Payame Noor University.
- Asayesh, H. (2004). Rural planning workshop. Fifth Edition, Tehran, Payame Noor University.
- Azadi, A and Ramezani, G. (2012). Common aspects of the linguistic views of Gadamer and Wittgenstein II. Journal of Philosophical Research, University of Tabriz, Year 6, Issue 10.
- Bahraini, S.H. (2011). Urban design process. Seventh edition, Tehran, University of Tehran.

- Dibaj, S.M. (2009). Place in itself and objects in themselves Interpretation of Kant's transcendental philosophy about place. *Wisdom and Philosophy*, No. 3, 75-84.
- Elden, S. (2007). There is a politics of space because space is political: Henri Lefebvre and the production of space. *Radical philosophy review*, 10(2), 101-116.
- Ewing, A. C. (1996). *A Short Commentary on Kant's Critique of Pure Reason* (No. 265). University of Chicago Press.
- Gottdiener, M. (1993). A Marx for our time: Henri Lefebvre and the production of space. *Sociological Theory*, 11(1), 129-134.
- Grondin, J. (2014). *Hermeneutics*. Translated by Mohammad Reza Abolghasemi. First Edition. Tehran, Mahi.
- Hafiznia, M.R (2014). Explain the philosophy of geography. *Space Planning and Planning*, Volume 18. Number 2.
- Heidegger, M. (1962). *Being and time* u. MacQuarrie, & E. Robinson. Trans.). London: Basil Blackwell.
- Heidegger, M. (2007). *Existence and time*. Translated by Siavash Jamadi. First Edition, Tehran, Ghoghnoos.
- Heidegger, M. (2010). *Poetry, language and the Thought of liberation*. Translated by Abbas Manouchehri. second edition, Tehran, Molly.
- Heidegger, M. (2016). *Existence and time*. Translated by Abdul Karim Rashidian. sixth edition, Tehran, Nashre Ney.
- Hosseinzadeh Dalir, K. (2008). *Area planning*. Seventh edition. Tehran, Samt.
- Javan, j. (2006). *Geography of the population of Iran*. Third edition. Mashhad, University of Mashhad.
- Kant, I (1991). *Preparations*. Translated by Gholam Ali Haddad Adel, Tehran, Tehran, University.
- Kaplan, David H., Wheeler, James O. And Holloway, Steven R. (2012). *Urban Geography*. Translated by Hussein Hatami Nejad and Abdulmutallab Bratonia. First Edition, Tehran, Samt.



- Karimi Torshizi, E and Yaghoubi B (2018). Transition from existential space to pure geometric space and its phenomenological aspect. *Wisdom and Philosophy*, Fourteenth Year, First Issue, ۶۱-۸۴.
- Lefebvre, H. (2009). *State, space, world: Selected essays*. U of Minnesota Press.
- Lefebvre, H. (2017). *The survival of capitalism; Reproduction of the production relations of production*. Translated by Aydin Turkme. second edition, Tehran, Tisa.
- Malayeri, M.H. (2016). *Philosophy of Hermeneutic Phenomenology*. Tehran. Ghoghnoos.
- Masoumi Eshkevari, S.H. (2008). *Principles and bases of regional planning*. Fourth edition, Tehran, Payam.
- Merrifield, A. (1993). 1993: Place and space: a Lefebvrian reconciliation. *Transactions, Institute of British Geographers* 18, 516-31.
- Mobasheri, M. (2007). Space and time in Kant's thought. *Mind*, No. ۳۰, ۱۱۵-۱۴۰.
- Nietzsche, F, Heidegger, M, Gadamer, H. G, Ricoeur, P, Watimo, J, Foucault, M, Echo, U, Dreyfus, H, Cousins Hoy, D and Mulhall, S (2014). *Modern hermeneutics; Selection of articles*. Translated by Babak Ahmadi, Mehran Mohajer and Mohammad Nabavi. The tenth edition. Tehran, Nashre Markaz.
- Palmer, R. A. (2014). *Hermeneutics: The theory of interpretation in the philosophies of Schleiermacher, Dilthey and Gadamer*. Translated by Mohammad Saeed Hanaei Kashani. Eighth edition. Tehran. Hermes.
- Pickles, J. (1985). *Phenomenology, science, and geography: Spatiality and the human sciences*. Cambridge University Press.
- Poorahmad, A. (2013). *The realm and philosophy of geography*. Sixth edition, Tehran, University of Tehran.
- Prigge, W. (2008). *Space, difference, everyday life: reading Henri Lefebvre*. Goonewardena, K., Kipfer, S., Milgrom, R., & Schmid, C. (Eds.). Routledge.

- Ralph, E. (2016). Place and Placelessness. Translated by Mohammad Reza Naqsan Mohammadi, Kazem Mandgari and Zuhair Mottaki, second edition, Tehran, Armansher.
- Rezvani, A.A. (2007). Urban-rural relations with emphasis on Iran. Seventh edition, Tehran, Payame Noor University.
- Rezvani, M.R. (2008). An Introduction to Rural Development Planning in Iran. second edition, Tehran, Ghomes.
- Saeedi, A (2010). Environment, space and development; Discussion on the necessity of integrated rural-urban development. Housing and Rural Environment, No. 131.
- Safian, M, J, Ansari, M, Ghaffari, A and Massoud, M. (2011). Cognitive-hermeneutic study of the relationship between place and the art of architecture. Journal of Philosophical Research, Year 4. issue 8, Tabriz, University of Tabriz.
- Safian, M. J. and Momeni, N. (2011). A Comparative Study of the Concept of Place by Aristotle, Descartes and Heidegger. Metaphysics, Third Year, Nos. 9 and 10, 65-76.
- Schmid, C. (2008). Towards a three-dimensional dialectic. Lefebvre's theory of the production of space. Space, difference, everyday life: reading Henri Lefebvre, 27-45.
- Schultz, C. N. (1974). Existence, space, architecture, translated by Mohammad Hassan Hafezi, first edition, Tehran, Tehran Press.
- Seyed Hashemi, S.M (2006). Time and place in Kant's epistemological system. The Mirror of Knowledge, No. 9.
- Shakouei, H (2007). New ideas in the philosophy of geography; Environmental philosophies and geographical schools. first volume. Ninth edition, Tehran Institute of Geography and Cartography of Gitashenasi.
- Shakouei, H (2008). New ideas in the philosophy of geography; Environmental philosophies and geographical schools. Volume II. Fifth Edition, Tehran Institute of Geography and Cartography of Gitashenasi.



- Shorcheh, M (2014). Foucault, space and planning. First Edition, Tehran, Managers of the Day.
- Spiegelberg, H. (۲۰۱۳). Phenomenological movement; Historical income. Translated by Massoud Olya. first volume. second edition, Tehran, Minoye kherad.
- Stanek, L. (2008). Space as concrete abstraction. Space, Difference, Everyday Life: Reading Lefebvre, 62-79.
- Stanek, L. (2011). Henri Lefebvre on space: Architecture, urban research, and the production of theory. U of Minnesota Press.
- Tadinarad, A, Shahramnia, M and Najafpour, S. (2016). Hannah Arendt's philosophical hermeneutics in accordance with the interpretive approach of Heidegger and Gadamer. Quarterly Journal of Political and International Approaches, Year 6. 142- 116.
- Turkmeh, A. (2014). An Introduction to the Production of Henri Lefebvre Space. first edition, Tehran, Tisa.
- Wollan, G. (2003). Heidegger's philosophy of space and place. Norsk Geografisk Tidsskrift-Norwegian Journal of Geography, 57(1), 31-39.
- Zieleniec, A. J. (2007). Space and social theory. Sage.